

فرمانده کل قوا

در آستانه انقلاب اسلامی، نیروهای مسلح ایران متشکل بودند از ارتش شاهنشاهی، شامل نیروی زمینی، نیروی هوایی و نیروی دریایی؛ گارد شاهنشاهی و دو سازمان کشوری حافظ نظم و قانون: ژاندارمری و شهربانی. ریاست ژاندارمری و شهربانی را رسماً وزیر کشور بر عهده داشت، در حالی که آنها از نظر عملکرد و ساختار مربوط به اشتغال، فرماندهی، برنامه‌ریزی، تسلیحات و تدارکات، تابع قوانین و مقررات نظامی بودند و در عمل اجزای تشکیل‌دهنده سازمان‌های نظامی به شمار می‌رفتند.

به هنگام انقلاب، ارتش شاهنشاهی ایران نیرویی قوی به شمار می‌آمد که در خاورمیانه، اگر اسرائیل را استثنا کنیم، بی‌رقیب بود و تلاش می‌کرد به قدرتی جهانی بدل شود. این ارتش را سلسله پهلوی به وجود آورده بود^۱ و سلطه شاه بر ارتش فراتر از آن مواد قانونی بود که نقش او را فرمانده کل قوا و ریاست عالی ارتش قید می‌کردند. هر دو شاه خاندان پهلوی پشتیبان قدرت نظامی بودند و به عنوان مدافع منافع ارتش عمل می‌کردند. آنها همچنین حائلی بودند که ارتش را از جو سیاست داخلی جدا می‌کرد. در دوران سلطنت پهلوی، دوبار نظامیان در سیاست دخالت داشتند. نخستین بار مشارکت آن‌ها باعث به قدرت رسیدن

1. General Hassan Arfa, *Under five Shahs*, London, Murray, 1964.

رضاخان و سپس نشستن وی بر تخت شاهی شد. اما رضاشاه فوری زمام امور ارتش را به دست گرفت و ارتش را به سازمانی حرفه‌ای و گوش به فرمان بدل کرد. دومین مشارکت پس از اشغال ایران، تبعید رضاشاه، و آغاز چند دستگی (۱۳۳۲-۱۳۲۰) رخ داد. این دوره شاهد رقابتی پرتب و تاب بین جناح‌های سیاسی، از جمله جناح‌هایی در نیروهای مسلح، برای جلب پشتیبانی ارتش بود؛ اما افسران، درجه‌داران و سربازان به طور کلی به شاه وفادار بودند، و نقشی محوری در بازگردان وی در سال ۱۳۳۲ بازی کردند. پس از ۱۳۳۲، ارتش به سربازخانه‌ها برگردانده و ارتباط آن با سیاست روزانه کشور قطع شد.

در فرهنگ نظامی پهلوی شاه هم نماد و هم فرمانده بود. او نماد گذشته، حال، و آینده کشور، حاکمیت، عزت و اهمیت آن بود. شاه ترکیب ملت و ملی‌گرایی بود. شعار ارتش خدا، شاه، میهن بود و شاه نقطه پیوند به شمار می‌آمد. این نمادگرایی را ساختار فرماندهی تقویت می‌کرد. وزیر جنگ مسئول بودجه و تدارکات بود اما عملکرد یا مسئولیت فرماندهی نداشت. برنامه‌ریزی و ایجاد هماهنگی بر عهده ستاد بزرگ ارتشتاران بود، که رئیس آن در عمل رئیس ستاد نظامی شاه بود. فرماندهان نیروهای زمینی، هوایی و دریایی، گارد شاهنشاهی، ژاندارمری و پلیس، نه از رئیس ستاد بزرگ که مستقیماً از شاه یعنی فرمانده کل قوا دستور می‌گرفتند. در موارد عادی فرامین شاه را رئیس ستاد بزرگ به فرماندهان قوا ابلاغ می‌کرد.^۲ ارتباط مستقیم با شاه برای فرماندهان مایه افتخار بود و کسی که آن را داشت مورد رشک دیگران قرار می‌گرفت. سپهبد صمد صمدیان‌پور، رئیس پلیس، در اوائل روی کار آمدن دولت ازهاراری در پاییز ۱۳۵۷ در خواست بازنشستگی کرد زیرا بنا شده بود رؤسای ژاندارمری و پلیس به وزیر

۲. ارتشبد عباس قرباغی، *حقایق درباره انقلاب ایران*، پاریس، انتشارات سهیل، ۱۹۸۴، صص. ۱۰۴-۱۰۳. قرباغی فرمانده قوای مسلح شاهنشاهی ایران و آخرین رئیس ستاد فرمانده کل قوا در دوران شاه بود.

فرمانده کل قوا ۵۲۵

کشور گزارش دهند. سپهبد احمدعلی محقق، فرمانده ژاندارمری، معتقد بود این تصمیم برای عقیم کردن نیروی مبارزه ژاندارمری است.^۳ از نظر نظامیان شاه اهمیت داشت. دانشجویان دانشکده افسری به قرآن و به پرچم ایران سوگند یاد می‌کردند که تا ابد به فرمانده کل قوا، که مظهر ملت و ملیت بود، وفادار بمانند. تمام ارزش‌های ملی مقدس جزء ذاتی وجود شاه به عنوان نماد، انسان و فرمانده بود. در همان حال، به یاری شیوه پاداش و تنبیه بر این شیوه تفکر تأکید می‌شد. از یک سو این طرز فکر که شاه مظهر وفاداری ارتش است چنان در ذهن افراد ارتش جا افتاده بود که آن را به عنوان واقعیت زندگی پذیرفته بودند؛ از سوی دیگر سیستم‌های اطلاعاتی و ضداطلاعاتی حاکم بر سازمان ارتش تأمین کرده بودند که پرهیز از اقداماتی که حکایت از عدم وفاداری داشت کاری عاقلانه و سنجیده به حساب آید. "نتیجه این شد که در اغلب موارد ارتش ایران از شاه الهام می‌گرفت. بدون شاه ساختار فرماندهی متزلزل، اراده‌ها سست، و راه‌ها گم می‌شد."^۴

این شیوه برپایی ارتش بیشتر بنا به رهنمودهای سازماندهی، عملکردی، تدارکاتی، رزم‌آرایی، رزمی و تسلیحاتی ایالات متحده شکل گرفت. با گذشت سالیان این ارتش به شدت انضباط‌یافته و حرفه‌ای شد، و از آنجا که یکی از مبانی حرفه‌ای بودن احترام به سلسله مراتب فرماندهی بود، در چارچوب فرهنگ نظامی ایران این فرایند پیوندهای بین ارتش و شاه را محکم‌تر کرد. در همان حال، استعداد استثنایی شاه در فراگیری امور مربوط به تجهیزات، ساختار و رزم‌آرایی نظامی به مرور بر اعتقاد به دانش و توان فرماندهی او افزود.

۳. مصاحبه با سپهبد احمد محقق، ریچموند، اوت ۱۹۸۴.

4. Gholam Reza Afkhami, *The Iranian Revolution: Thanatos on a National Scale*, Washington, DC, Middle East Institute, 1985, p. 120.

مشارکت ایالات متحده آمریکا در امور ارتش ایران از سال‌های میانی جنگ دوم جهانی شروع شد. اغلب تجهیزات جنگی که از راه ایران به اتحاد شوروی ارسال می‌شد امریکایی بود و پس از آنکه ایالات متحده وارد جنگ شد امریکایی‌ها مسئولیت ارسال این تجهیزات را به عهده گرفتند. نخستین نیروی متشکل از نفرات آمریکا، به نام "میسون نظامی ایران"، در آذر ۱۳۲۱ وارد ایران شد و مسئولیت اداره راه‌آهن و ارسال تجهیزات را از بریتانیایی‌ها تحویل گرفت. تا سال ۱۳۲۲ شمار نفرات ایالات متحده در ایران به ۳۰۰۰۰ نفر رسید و نام عملیات آنها به "فرماندهی خلیج فارس" تغییر کرد.

طرح همکاری ایران و ایالات متحده در امور نظامی را در آغاز مقامات بریتانیایی عنوان کردند. در آذر ماه ۱۳۲۰ سر ریدر بولارد، سفیر بریتانیا، به دولت ایران توصیه کرد که از حضور نظامی متفقین در ایران برای سازماندهی مجدد نیروهای مسلح این کشور استفاده کند. شاه و دولت با این نظر بولارد موافقت کردند، اما به دلیل تجربه پیشین ایران با بریتانیا و روسیه، بدیهی بود که آمریکا گزینه طبیعی ایران باشد. به پیشنهاد دولت‌های سهیلی و قوام مقامات آمریکا موافقت کردند دو گروه مشاور را برای کمک به سازماندهی دوباره ارتش و ژاندارمری ایران بگمارند.^۵ سرلشکر سی. اس. ریدلی^۶ و سرهنگ اچ. ان.

۵. به گفته یکی از ناظران "در سال ۱۳۲۰ وزارت امور خارجه آمریکا برنامه مشاوره‌ای خود در مورد ایران را آغاز کرد و بنا بود در آن برنامه مشاوران عاملانی برای اجرای نوعی برنامه "معامله جدید" با حمایت آمریکا باشند. این برنامه به پنج مأموریت مهم در مورد ارتش، وزارت دارایی، ژاندارمری، پلیس شهری، و وزارت غذا و مسکن مربوط می‌شد " نگاه کنید به:

Mark Hamilton Lytle, *The Origins of Iranian-American Alliance, 1941-1953*,
Holmes and Meier, 1987, p. 103.
6. Major General C. S. Ridley

فرمانده کل قوا ۵۲۷

شوارتسکف^۷ در شهریور ۱۳۲۱ وارد تهران شدند و دو گروه مشاور - میسیون نظامی ایالات متحده با ارتش شاهنشاهی ایران و میسیون نظامی ایالات متحده با ژاندارمری شاهنشاهی ایران - در ۵ آذر ۱۳۲۲ رسماً اعلام شد.

ورود مشاوران نظامی ایالات متحده به ایران ساختار و عملکرد نیروهای مسلح ایران را تحت فشار گذاشت. طبقه افسران ایران بر دو دسته بودند: قزاقان قدیمی، یاران پیشین رضاشاه، که با جنگیدن علیه ایالات و دیگر شورشیان در نواحی کوهستانی ایران، سربازی را از روس‌ها آموخته بودند؛ و گروه مدرن‌تر و اشرافی‌تری که پیش از جنگ جهانی اول در اروپا و تنی چند از آنان در روسیه، اتریش یا آلمان و بیشتر آنها، به ویژه پس از روی کار آمدن رضاشاه، در فرانسه تحصیل کرده بودند. این گروه اخیر نظام فرانسوی را که از مدارس نظامی سن سیر^۸ و سومور^۹ آموخته بودند به ایران آوردند و به ویژه در دانشکده افسری و دیگر مدارس نظامی نهادینه کردند. نظام امریکایی ناشناخته بود و به نظر آنها از نظر منطقی همیشه بهتر از نظام فرانسوی نمی‌آمد. در واقع، به نظر می‌رسید هیئت‌های اعزامی امریکایی به ایران در آن دوره، احتمالاً جز هیئت شوارتسکف، کارآمد نیستند. آرتور میلسپو، که دو بار سمت مشاور امور مالی دولت ایران را عهده‌دار بود، دولت امریکا را به اعزام هیئت‌ها و به فراموشی سپردن آنها متهم کرد و به اینکه تصویری ناخوشایند از خود در ایران به جا گذاشته‌اند. میلسپو تا آنجا پیش رفت که مدعی شد که ناکارآمدی این هیئت‌ها باعث شده است که برخی از ایرانی‌ها در مورد ارزش متحد شدن با امریکا به تردید بیفتند.^{۱۰} به هر حال امریکایی‌ها مزیتی بزرگ و تردیدناپذیر داشتند: آنها در جنگی پیروز شده

7. Colonel H. N. Schwartzkopf

8. Saint Cyr

9. Saumur

10. Arthur Millsbaugh, *Americans in Persia*, Da Capo, 1976, pp. 214-215.

بودند که فرانسوی‌ها به خفت در آن شکست خورده بودند. از سوی دیگر، از نظر امریکایی‌ها نیز ارتش ایران به هم ریخته، هنگ‌ها نامجهز، پراکنده در سراسر کشور، و بی‌بهره از حمایت‌های تدارکاتی بودند و اغلب تجهیزاتشان هم "قدیمی، فرسوده و نیازمند تعویض" بود و آن "چند مدرسه نظامی هم که وجود داشت در سال‌های جنگ ویران شده و در نتیجه تعداد افسران آموزش‌دیده هم ناکافی بود."^{۱۱} به این ترتیب، روابط بین مشاوران و ارتش ایران محترمانه ولی پرتنش بود.

روابط نظامی ایالات متحده با ایران بهانه‌ای هم به دست مقامات شوروی داد تا ایران را متهم کنند که به پایگاه نظامی ایالات متحده بدل شده است و بر ایالات متحده در مورد تغییر مفاد قرارداد تأسیس میسیون نظامی فشار آورند تا در آن به صراحت اعلام شود که مشاوران ایالات متحده درگیر "طرح‌های رزمی و رزم‌آرایی یا عملیات علیه ارتش خارجی، که از وظایف این میسیون‌ها نیست، نمی‌شوند" (ماده ۸ قرارداد بازنگری شده) و اینکه اعضای این میسیون‌ها "در ارتش ایران نه مسئولیت فرماندهی دارند و نه مأموریت ستادی" (ماده ۹ قرارداد بازنگری شده).^{۱۲} قرارداد میسیون نظامی امریکا با ژاندارمری شاهنشاهی ایران هم تغییر کرد. در دی ماه ۱۳۲۶ فرماندهی ژاندارمری به سرلشکر محمد صادق کوپال واگذار شد و این کار مایه اعتراض سفیر امریکا جورج آلن شد. او پیشنهاد کرد یا مشاوران ایالات متحده از ایران بروند یا شرایط قرارداد را به گونه‌ای تغییر دهند که وظایف میسیون نظامی امریکا صرفاً مشاوره باشد.^{۱۳} تا ماه خرداد جان

۱۱. تفاهم‌نامه میسیون نظامی امریکا با ارتش شاهنشاهی ایران و همچنین میسیون نظامی امریکا با ژاندارمری

شاهنشاهی ایران، در هیئت مشاوران امریکایی در ایران (۱)، دانشجویان خط امام، تهران، ۱۳۵۹، ص. ۱۱۹.

۱۲. قراردادی که جورج آلن و محمود جم، وزیر جنگ ایران در روز ۱۳ مهر ۱۳۲۶ در تهران امضا کردند، نگاه

کنید به: هیئت مشاوران امریکایی در ایران، پیشین، ص. ۳۷.

۱۳. همان. ص. ۴۷.

فرمانده کل قوا ۵۲۹

وایلی جانشین آلن شد، به شوارتسکف هم مأموریتی جدید در خارج از ایران دادند، و در ماه شهریور قراردادی نو امضا شد که به موجب آن امریکایی‌ها در ژاندارمری ایران عملکردی صرفاً مشورتی داشتند.

در مرداد ۱۳۳۴ نیروهای مسلح ایران بر اساس الگوی امریکا از نو سازمان یافت و ساختار آن الزاماً با موقعیت شاه که فرمانده کل قوا بود تطبیق داده شد. ستادی مرکب از فرماندهان سه نیروی زمینی، هوایی و دریایی به نام ستاد بزرگ ارتشتاران به وجود آمد. سپهبد عبدالله هدایت، وزیر جنگ، که کمی بعد به نخستین امیر چهار ستاره ایران ارتقاء درجه یافت، به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران تازه تأسیس منصوب شد. در ماه آذر نیروهای زمینی ارتش به پنج گروه تقسیم شدند. در دهه ۱۳۴۰ نسلی نو از افسران جوان‌تر و تحصیلکرده‌تر جانشین گروه قبلی شد. هم‌کلاسی‌های شاه در دانشکده افسری تا سال ۱۳۴۹ به مقامات عالی رسیدند و فرماندهی ارتش به نسلی نو سپرده شد - فریدون جم، غلام‌علی اویسی، فتح‌الله مین‌باشیان، غلام‌رضا ازهاری، حسین فردوست، عباس قره‌باغی و دیگرانی که کم و بیش هم سن و سال شاه بودند. این تازه‌واردان تحصیل کرده‌تر و بر عکس پیشینیان خود، که در فرهنگ نظامی فرانسوی-ایرانی پرورش یافته بودند، با امریکایی‌ها راحت‌تر بودند. زمانی که آنها به مقامات عالی فرماندهی رسیدند، با دانش نظامی برتر شاه هم آشنا شده بودند. نسل پیشین از نظر احساسی، اخلاقی و ملی‌گرایی نسبت به شاه احساس تعهد می‌کردند. فرمانبرداری از شاه برای آنها وظیفه‌ای اخلاقی و حرفه‌ای به شمار می‌آمد و به دلیل دانش نظامی بیشتر او نبود. نسل جوان‌تر شاه را بزرگ ارتشتاران فرمانده می‌شناخت که همه چیز را می‌دانست و برداشتش هرگز نادرست نبود. آخرین کسی که در مورد برداشت او تردید کرد، ارتشبد جم، شوهر خواهر پیشین او و فرد مورد علاقه رضاشاه، بود، نخستین فرد در گروه سنی شاه که به عالی‌ترین

مقام در نیروهای مسلح رسید اما مدتی طولانی در آن مقام نماند. او دو سال خدمت کرد و در سال ۱۳۵۰ ارتشبد غلامرضا ازهاری جانشین وی شد، شخصیتی ملایم‌تر که تا سال ۱۳۵۷، یعنی زمانی که به سمت نخست وزیری منصوب شد، سر کار بود. ارتشبد قره‌باغی، که او هم از هم‌کلاسی‌های شاه در دانشکده افسری بود، جانشین ازهاری شد.

مشارکت روزافزون نظامی ایران با ایالات متحده در دهه ۱۳۳۰ مایه وخیم شدن مناسبات ایران با اتحاد شوروی شد. مقامات شوروی مدعی بودند که حضور مشاوران امریکا در ایران، اینکه امریکا کنترل نفت خاورمیانه را در اختیار گرفته و می‌کوشد اتحادی گسترده در زمینه‌های سیاسی و نظامی برقرار کند، همگی بخشی از طرح "نهایمی" و "جسورانه" نظامی - سیاسی ایالات متحده در این منطقه بود^{۱۴} که از نظر آنها امنیت اتحاد شوروی را در این منطقه به خطر می‌انداخت. در سال ۱۳۳۴ که شاه به شخصیت اصلی سیاست داخلی و خارجی ایران بدل شد، و به ویژه پس از آنکه ایران در مهر ماه ۱۳۳۴ به پیمان بغداد پیوست، مقامات شوروی او را آماج حمله قرار دادند.

جالب این بود که شاه علاقه چندانی به پیمان بغداد نداشت. او هم مانند مقامات شوروی و بسیاری دیگر معتقد بود که ایالات متحده این پیمان را ابداع کرده است تا مانع پیشروی شوروی به سوی جنوب شود، تا از منابع نفت خلیج

14. Ruhollah Ramezani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973: A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations*, Charlottesville, University Press of Virginia, 1975, 291-292.

فرمانده کل قوا ۵۳۱

فارس حفاظت کند، و توانایی کنترل تنش‌های اعراب و اسرائیل را داشته باشد.^{۱۵} ولی ایران و دیگر کشورهای منطقه فقط تا حدودی در این هدف‌ها شریک بودند. برای مثال، پاکستان بیش از همه نگران هند بود و مهار کمونیس‌م از اهداف ثانویه آن کشور بود. ترکیه و ایران بیش از همه نگران اتحاد شوروی بودند، اما نگرانی‌های دیگری هم داشتند. ایران ملی‌گرایی اعراب را، که مؤلفه اسلامی آن کشمکش داخلی به وجود آورده بود و بر مناسبات ایران و غرب اثر می‌گذاشت، تهدیدی برای خود می‌دانست. از نظر شاه، مقابله با ناصر، که به شکلی روزافزون مظهر پان-عربیسم بود، تقریباً به اندازه دفاع در برابر شوروی اهمیت داشت. به این جهت شاه از دریافت دعوت مارشال کلمنت وروشیلوف^{۱۶}، صدر هیئت رئیسه شورای عالی، برای دیداری از اتحاد شوروی در تابستان ۱۳۳۵ خرسند بود.

مقامات شوروی استقبالی شاهانه از شاه کردند ولی وی روزهای دشواری را در آنجا گذراند. خروشچف شاه را به دلیل پیوستن ایران به پیمان بغداد (که آن را پیمان امریکایی می‌نامید)، در دوره‌ای که وی همزیستی مسالمت‌آمیز را اساس سیاست خارجی شوروی اعلام کرده بود، سرزنش کرد. در برابر اعتراض شاه^{۱۷}، خروشچف پذیرفت که شاید خطاهایی صورت گرفته باشد، اما آن مربوط به گذشته و پیش از دوره روی کار آمدن او و دوستانش است. خروشچف گفت اکنون زمان آن رسیده است که شاه به او اعتماد کند. او هم به نوبه خود می‌دانست که ایران در فکر حمله به اتحاد شوروی نیست ولی همواره این احتمال وجود دارد که قدرتی بزرگ ایران را مجبور کند سرزمینش را برای

15. Ray Takeyh, *The Origins of the Eisenhower Doctrine: The US, Britain and Nasser's Egypt, 1953-57*, New York, Macmillan, 2000, ch. 3.

16. Marshal Kliment Voroshilov

17. Ray Takeyh, Op. Cit., pp. 219-220

پیشروی متجاوزانه در اختیارش بگذارد. شاید ایران را به همین دلیل مجبور به پیوستن به پیمان بغداد کرده‌اند. شاه گفت: "ایران به خواست خود به این پیمان پیوست. کسی ما را وادار به این کار نکرد و اگر هم چنین بود ما مقاومت می‌کردیم." شاه به خروشچف قول داد که از ایران برای تجاوز به خاک اتحاد شوروی استفاده نشود. "من به شما قول مردانه می‌دهم: تا زمانی که من در ایران سلطنت می‌کنم، کشورم تسلیم هیچ درخواستی برای تجاوز به اتحاد شوروی نمی‌شود و هرگز در چنین اقدامی مشارکت نمی‌کند."^{۱۸} خروشچف و همکارانش به ظاهر قول شاه را با حسن نیت پذیرفتند. مطبوعات شوروی - پراودا و ایزوستیا - این دیدار را موفقیتی برای رسیدن به توافقاتی اولیه در مورد طرحی مشترک در مورد آباد کردن رودخانه‌های واقع در مرز دو کشور ارزیابی کردند؛ مطبوعات غرب هم شاه را به خاطر قاطعیت در برابر همسایه غول‌پیکرش ستودند.^{۱۹}

سفر شاه به اتحاد شوروی موفقیت‌آمیز بود ولی به او اطمینان خاطر نداد. او احساس می‌کرد خروشچف او را تهدید کرده است، اما درست نمی‌توانست به نقشه‌های او پی ببرد. پی بردن به کنه اندیشه‌های استالین آسان‌تر بود: هر که با او نبود دشمنش بود. خروشچف زیرک، باهوش و هم‌زمان سازش‌پذیر و سرسخت بود. استالین اخم می‌کرد و خروشچف لبخند می‌زد، اما انگیزه هر دو یکی بود. شاه نگران نقش خروشچف در جنبش عدم تعهد و تأثیر کنفرانس باندونگ، که دو ماه پیش از سفر وی به شوروی برگزار شده بود، بر قدرت نسبی رژیم جدید مصر و در نتیجه بر ثبات رژیم خودش بود. شاه به هنگام بازگشت ناصر از

18. Ibid. pp. 221-222.

19. *Pravda and Izvestia*, June 25 and after; *New York Herald Tribune*, June 26, 1956; *New York Times*, July 14, 1956; *Christian Science Monitor* and *Manchester Guardian*, July 18, 1956.

فرمانده کل قوا ۵۳۳

باندونگ او را برای دیداری از ایران دعوت کرده بود، ولی ناصر مؤدبانه این دعوت را رد کرده بود.^{۲۰} شاه فکر می‌کرد اگر خروشیچف وزنی برای کنفرانس باندونگ قائل نشود، خود آن کنفرانس به تنهایی به جایی نمی‌رسد. اما اکنون به نظر شاه می‌آمد که آن کنفرانس به ابزاری برای متمایل کردن دنیا به سوی شرق بدل شده است و این فکر او را آزار می‌داد.^{۲۱} با این همه، در ماه مرداد که ناصر کانال سوئز را ملی کرد شاه حق را به جانب ناصر داد و از اسرائیل به خاطر اینکه در ۷ آبان به تشویق بریتانیا و فرانسه به کشور مصر هجوم برده است، انتقاد کرد. پس از آن هم که کشورهای بریتانیا و فرانسه به ظاهر برای حفظ صلح به مصر حمله کردند، شاه اسرائیل را محکوم کرد و در اعلامیه‌ای مشترک با دیگر کشورهای مسلمان عضو پیمان بغداد خواهان خروج بریتانیا و فرانسه شد.^{۲۲} اما، در همان حال، از این که عقب نشینی ناگزیر دو قدرت بزرگ اروپا ناصر را به قهرمانی در خاورمیانه و در سراسر دنیای در حال توسعه بدل کرد متأسف شد.^{۲۳}

در برابر، بحران سوئز به اعلام دکترین آیزنهاور انجامید که شاه از آن استقبال کرد. این دکترین که در ۱۵ دی ۱۳۳۵ (۵ ژانویه ۱۹۵۷) اعلام شد ایالات متحده را متعهد می‌کرد که از کشورهای خاورمیانه در برابر تاخت و تازهای شوروی دفاع کند و به این منظور مقرر می‌داشت که ایالات متحده با "هر کشور یا گروهی از کشورها در منطقه خاورمیانه" که در "حفظ استقلال ملی" خود

۲۰. مجید تفرشی، *چهل سال در صحنه: خاطرات جلال عبده*، دو جلد، تهران، رسا، ۱۳۶۸، جلد ۱، ص. ۳۷۵.

۲۱. گاهنامه، ۲: ۸۳۴-۸۲۹، ۸۳۱.

۲۲. همان، ۲: ۸۵۹-۸۵۸؛ روزشمار، ۲: ۷۲.

۲۳. در مورد بحران سوئز نگاه کنید به:

James Eayrs, *The Commonwealth and Suez*, London, Oxford University Press, 1964; Alexander L. George, *Avoiding War: Problems of Crisis Management*, Westview Press, 1991, ch. 9; Gustav Krecsks, "The Suez Crisis and the 1956 Hungarian Revolution," *East European Quarterly*, Vol. 35, 2001.

در مورد شاه نگاه کنید به گاهنامه، ۲: ۸۶۱-۸۵۵.

کوشا باشد، همکاری و به آنها کمک اقتصادی و نظامی می‌کند، از جمله "از نیروهای مسلح ایالات متحده برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی چنین کشورهایی که خواهان این گونه کمک‌ها هستند، و حمایت از آنها در برابر هجوم نظامی آشکار از سوی هر کشوری که در کنترل کمونیسم بین‌الملل باشد" استفاده می‌شود.^{۲۴}

دکترین آیزنهاور مناسبات ایران و اتحاد شوروی را پیچیده‌تر کرد. شاه مایل بود در مقامات شوروی نرمش بیشتری ایجاد کند ولی خواستار اتحاد رسمی با ایالات متحده هم بود. ایالات متحده با این استدلال که دکترین آیزنهاور به رئیس جمهور اجازه نمی‌دهد از این حد فراتر رود و خود این دکترین تضمین کافی است، از پذیرش اتحاد رسمی با ایران سر باز می‌زد. مقامات شوروی شاه را به دو رویی متهم می‌کردند و می‌گفتند ایران را به پایگاه امریکا بدل کرده است. با وجود این اعلامیه آیزنهاور در مورد تعهد به دفاع از خاورمیانه خروشچف را برانگیخت تا در عین تشویق ایران به تغییر جهت مناسباتش با ایالات متحده با ایران سازش کند. در فاصله فروردین ۱۳۳۶ تا تیر ۱۳۳۷ چند قرارداد تجاری، حمل و نقل کالا، مناسبات مرزی، لایروبی رودخانه‌ها و استفاده از راه‌آهن، بین مقامات شوروی و ایران بسته شد. در ماه مهر، هیئت وزرای ایران رابطه ایران و شوروی را کامله الوداد شناخت. در روز ۵ آذر خروشچف در کنفرانسی مطبوعاتی گفت که اختلافات مرزی بین ایران و کشور وی حل شده است، مناسبات با ایران تا حد زیادی بهبود یافته است و این مناسبات اکنون بر پایه احترام متقابل است.^{۲۵} خروشچف پیشنهادهایی در مورد پیمان عدم تجاوزی پایدار

۲۴. این سند در روز ۵ ژانویه ۱۹۵۷ امضا و برای کنگره ارسال شد.

H. Doc. 46, 85th Cong. 1st session, Congressional Record, vol. 103, p. 181.
25. *Pravda*, 26 November 1957.

فرمانده کل قوا ۵۳۵

برای قرن‌ها، تضمین حسن همجواری، استقلال و تمامیت ارضی برای همیشه، برای شاه فرستاد.^{۲۶} در واقع رخدادهایی که در اواخر سال ۱۳۳۶ خاورمیانه عربی را لرزاند و بی‌میلی ایالات متحده در مورد عقد قراردادی دوجانبه با ایران شاید می‌توانست عامل نزدیکی ایران و اتحاد شوروی در قالب قرارداد اتحاد باشد، البته اگر مقامات شوروی توافق نهایی خود را با این قرارداد به خروج ایران از پیمان بغداد مشروط نمی‌کردند.

در روز ۱۲ بهمن ۱۳۳۶، مصر و سوریه به هم پیوستند و جمهوری متحد عربی را به رهبری ناصر تشکیل دادند، حرکتی که در دنیای عرب مورد استقبال قرار گرفت اما فیصل شاه عراق و نوری سعید، نخست وزیر او، با آن مخالفت کردند. وابستگی ریشه‌دار نوری سعید به انگلستان، افزون بر عضویت جدید عراق در پیمان بغداد، باعث شده بود وی محبوبیتی در میان کشورهای عربی نداشته باشد. در تیر ماه در پی کودتایی خونین حکومت سلطنتی عراق سرنگون و حکومتی چپگرا، افراطی و ملی‌گرا به رهبری عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف جانشین او شد. هر چند شاه تصور مبهمی از ناآرامی‌های عراق داشت، و به گفته اردشیر زاهدی، که در آن دوره آجودان مخصوص وی بود، هشدارهایی هم به سعید داده بود^{۲۷}، این کودتا بر روحیه او تأثیر گذاشت و به ویژه از این که پیمان بغداد به ظاهر در مقابله با رژیم جدید کاری نمی‌توانست بکند، بسیار نومید شد. او از اقبال، نخست وزیر، علی اصغر حکمت، وزیر امور خارجه و امیر خسرو افشار، رئیس دفتر سیاسی وزارت امور خارجه پرسید "پس اگر چنین اتفاق هولناکی رخ می‌دهد و از این پیمان هیچ کاری ساخته نیست، فایده‌اش

۲۶. طهمورث آدمیت، گشتی بر گذشته: خاطرات سفیر کبیر ایران در شوروی، تهران، کتابسرا، ۱۹۸۹، صص.

۱۶۷-۱۷۵.

۲۷. مصاحبه با اردشیر زاهدی، مونتر، ژوئیه ۲۰۰۱، نوار ۳، روی ۲.

چيست؟^{۲۸} او اينک با صدای بلند تردید خود را در مورد وابستگی به غرب ابراز می کرد. او به اقبال دستور داد به اطلاع نشست آتی وزیران پیمان بغداد در لندن، که بنا بود روز ۷ مرداد ۱۳۳۷ برگزار شود، برساند که اگر ایالات متحده رسماً توافق خود را در مورد پیوستن به این پیمان اعلام نکند، ایران از آن خارج می شود. هیئت نمایندگان ایران با مقامات ترک و پاکستانی مشورت کرد و دریافت که آنها با این پیشنهاد موافق هستند. در نشست پایانی، اقبال، با حمایت ترکیه و پاکستان، اعلام کرد که اگر ایالات متحده وارد این پیمان نشود ایران به ناگزیر گزینه های دیگری را بررسی می کند. دالس، وزیر امور خارجه ایالات متحده که نماینده این کشور در این نشست بود، تلاش کرد این موضوع را بی اهمیت جلوه دهد ولی زمانی که متوجه شد اعضای دیگر جدی هستند گفت باید پیش از تصمیم گیری موضوع را با آیزنهاور در میان بگذارد، و موضع ایالات متحده را روز بعد اعلام می کند. صبح روز بعد دالس گفت که ایالات متحده رسماً وارد پیمان بغداد نمی شود ولی آمادگی دارد موافقت نامه هایی دوجانبه با هر یک از کشورهای عضو امضا کند. از نظر مقامات ایران پیشنهاد ایالات متحده نویدبخش بود. دو ماه بعد سفیر امریکا پیش نویس موافقت نامه دوجانبه پیشنهادی را به وزیر امور خارجه ایران تسلیم کرد. شاه به وزیر امور خارجه دستور داد پیش نویس موافقت نامه مورد نظر ایران را آماده کند و امیر خسرو افشار را، که رئیس دفتر سیاسی وزارت امور خارجه بود، مأمور این کار کرد.

افشار کارش را با تبادل نظر با همکاران ترک و پاکستانی خود در آنکارا آغاز کرد، و هر سه نفر به توافق رسیدند که به شکلی هماهنگ روی طرح پیشنهادی ایالات متحده کار کنند. پس از رد و بدل کردن چند پیش نویس در

۲۸. خسرو افشار، بخش تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد.

www.fas.harvard.edu/~iohp/afshar1.pdf.19-21

فرمانده کل قوا ۵۳۷

مورد موافقتنامه دوجانبه پیشنهادی با ایالات متحده و رسیدن به توافقی در مورد اصول اولیه، افشار ناگهان با اوضاع و احوالی به کلی جدید روبرو شد:

من تازه دلگرم از اینکه با امریکایی‌ها به توافق رسیده‌ایم از آنکارا به ایران برگشته بودم. حکمت مرا به دفترش خواند و به من گفت "باید شما را از پیشرفت تازه‌ای در کارها مطلع کنم ولی این مطلبی محرمانه است و نباید از این اتاق به بیرون درز کند... ما با شوروی‌ها مشغول مذاکره هستیم که قرارداد عدم تجاوز ببندیم و در این قرارداد شوروی رسماً مواد ۵ و ۶ قرارداد ۱۹۲۱ را لغو می‌کند" من، مات و مبهوت، گفتم چرا باید این کار را بکنیم؟ ما پیش از این اعلام کرده‌ایم که این دو ماده منسوخ است و همه هم آن را منسوخ می‌دانند. تازه، کی می‌تواند روی قول شوروی حساب کند؟ حکمت به عکس اعلیحضرت که روی دیوار بود اشاره کرد و گفت: "این خواسته اوست."^{۲۹}

حکمت به افشار گفت مقامات شوروی این قرارداد را به شرطی امضا می‌کنند که ایران موافقتنامه دوجانبه پیشنهادی را با امریکا امضا نکند. او به افشار گفت: "باید امریکایی‌ها را یک هفته‌ای سر بدوانی."

شاه به ظاهر در این مورد جدی بود و اگر خود مقامات شوروی با واکنش‌های اولیه خود باعث تغییر عقیده شاه نشده بودند احتمالاً واقعه‌ای جدی در این زمینه می‌توانست رخ دهد. شاه نوشت:

روس‌ها در این موقع مرتکب خطی شدند و مدت دو هفته در اعزام نمایندگان خود تأخیر نمودند و در خلال آن مدت شرایط مندرج در پیش‌نویس قرارداد دوجانبه به نحوی که موجب رضایت ما بود تغییر یافت. وقتی نمایندگان روس‌ها رسیدند اشتباه دیگری مرتکب شدند بدین کیفیت که برای آغاز مذاکرات تقاضا کردند از پیمان بغداد خارج شویم و هر چند وقتی مقاومت سخت ما را در برابر آن تقاضا دیدند منصرف شدند ولی اصرار داشتند که از امضاء قرارداد دوجانبه خودداری کنیم. در اینجا متوجه شدیم که روس‌ها در قبال عقد قرارداد

۲۹. همان. www.fas.harvard.edu/~iohp/afshar2.pdf.3-7

عدم تجاوز در نظر دارند ما را از متفقین خود جدا سازند و نه تنها اصرار داشتند که ما از عقد قرارداد با امریکایی‌ها منصرف شویم بلکه پیش‌نویس قرارداد ی که برای عدم تجاوز پیشنهاد می‌کردند حاوی موادی بود که مناسبات ما را با دوستان خود بسیار ضعیف می‌ساخت.

برای ما واضح گردید که هر چند از نیروی نظامی خود و آمادگی آن و از کمک‌های متحدین خود راضی نبودیم بهتر آنست که پیوند خود را با دوستان خود قطع نکنیم و تسلیم امری نشویم که به استقلال و حاکمیت ما لطمه وارد می‌آورد.^{۳۰}

در روز ۱۱ اسفند ۱۳۳۷ ایران رسماً به دولت شوروی اطلاع داد که مواد ۵ و ۶ قرارداد ۱۹۲۱ را دیگر به رسمیت نمی‌شناسد، یعنی موادی را که به موجب آنها دولت شوروی مدعی بود در شرایطی حق دارد قوای خود را وارد خاک ایران کند.^{۳۱} در روز ۱۴ اسفند ایران، پاکستان و ترکیه موافقتنامه‌های دوجانبه دفاعی جداگانه‌ای با ایالات متحده امضا کردند. وزیر امور خارجه ایران اعلام کرد که "این موافقتنامه‌ها ماهیت دفاعی دارند و تهدیدی برای اتحاد شوروی به شمار نمی‌روند مگر آنکه شوروی طرح حمله به این کشورها را داشته باشد."^{۳۲} مجلس شورا و سنا به ترتیب در روزهای ۱۷ و ۲۰ اسفند این موافقتنامه را تصویب کردند. در روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۸ نام پیمان بغداد به پیمان ستو (سازمان پیمان مرکزی) تغییر کرد و ایالات متحده هم به عنوان عضو الحاقی به آن پیوست.

شاه این موافقتنامه دوجانبه را برای روابط نظامی ایران و ایالات متحده بسیار مهم می‌دانست. او اصرار داشت که آن را قرارداد بنامد و تفسیرش این بود که در صورت حمله اتحاد شوروی یا اعمار آن کشور به ایران، ایالات متحده متعهد به دخالت نظامی است. به گفته احمد میرفندرسکی، سفیر طولانی مدت ایران در

۳۰. محمد رضا پهلوی، *مأموریت برای وطنم*، پیشین، صص. ۲۲۶-۲۲۵.

۳۱. پراودا یادداشت ایران را "بی‌اهمیت و بی‌معنا" خواند، پراودا، ۵ مارس ۱۳۵۹.

۳۲. گاهنامه، ۲: ۹۹۳.

فرمانده کل قوا ۵۳۹

اتحاد شوروی و آخرین وزیر امور خارجه شاه، شاه می اندیشید ایالات متحده در نامه‌ای این برداشت از این موافقتنامه را تأیید کرده است، هر چند جستجو در اسناد برای یافتن این نامه بی نتیجه ماند.^{۳۳} از سوی دیگر ایالات متحده آن را موافقتنامه‌ای تلقی می کرد که به صراحت ایالات متحده را متعهد به اقدامات لازم، از جمله اقدام نظامی، برای کمک به ایران نمی کرد. به سخن دیگر، از دید ایالات متحده این موافقتنامه با دکترین آیزنهاور تفاوت چندانی نداشت.

در فروردین ۱۳۴۱، در سفر شاه به امریکا، شاه و پرزیدنت کندی به توافق رسیدند که اگر شوروی تلاشی جدی برای اشغال ایران کند، از دیدگاهی صرفاً نظامی ایران هرگز نمی تواند در برابر اتحاد شوروی از خود دفاع کند. آنها همچنین توافق کردند که ایران باید آنقدر قوی شود که هدفی و سوسه انگیز برای اتحاد شوروی به شمار نیاید. به گفته دین راسک، وزیر امور خارجه کندی، "موقعیت ایران... باعث شده بود که از دیدگاه ژئوپلیتیکی کشوری [حساس] به شمار آید. از دیدگاه ایالات متحده اگر ایران زیر سلطه خصومت آمیز کشوری دیگر قرار می گرفت، احتمال داشت تمام منطقه خاورمیانه شرقی، مانند خانه‌ای پوشالی فرو ریزد. بنابراین ما علاقه‌ای به ایرانی ضعیف نداشتیم، ولی این را هم نمی خواستیم که نیروی نظامی شاه چنان متورم شود که رفته رفته ساختار اقتصادی و اجتماعی این کشور را سست کند و چنان به تضعیف شاه از درون بینجامد که وی قادر به اداره حکومتی موفق نباشد."^{۳۴}

۳۳. "در همسایگی خرس"، مصاحبه با احمد میرفندرسکی، مصاحبه گر احمد احرار، کیهان (لندن)، آوریل ۱۹۹۵.

۳۴. بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با دین راسک، مصاحبه گر ویلیام بر، آتنز، جورجیا، ۲۳ مه

شاه در مقابل می‌گفت همکاری و عقد قراردادهای دفاعی نظامی با غرب بودجه نظامی ایران را به حداقل ممکن کاهش داده و ادامه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی را ممکن ساخته و به همین جهت هزینه سرانه حفظ ارتش ایران ۱۵ بار کمتر از دو کشور بی طرف سوئد و سوئیس است.^{۳۵} شاه نگران این بود که کندی و دولتش احتمالاً در مورد قرارداد دوجانبه ایران و ایالات متحده دو دل باشند. راسک تصور می‌کرد که شاه احتمالاً خواستار قرارداد اتحادی رسمی تر است تا جای پای مطمئن تر برای چانه‌زنی در مورد کمک نظامی بیشتر داشته باشد.^{۳۶} برداشت راسک این بود که شاه نخست در مورد نیازهایش تصمیم می‌گیرد و زمانی که درآمدها کاهش می‌یابد او نخست برای درآمد بیشتر از نفت فشار می‌آورد و وقتی هم که راه آن درآمد بسته می‌شود فشارها را متوجه ایالات متحده می‌کند.

راسک و رابرت مک نامارا، وزیر دفاع، تردید داشتند که شاه در چارچوب مفهوم نظامی معقول از دفاع مشروع به سلاح‌های بیشتری نیاز داشته باشد. "او به هیچ کمک نظامی علیه هیچ یک از همسایگانش جز اتحاد شوروی نیاز نداشت. ترکیه و پاکستان مشکلی ایجاد نمی‌کردند. عراق هم در آن روزها مسئله‌ای جدی نبود. برای شاه هم هیچ گونه نیروی مسلحی که بتواند از ایران در برابر حمله اتحاد شوروی دفاع کند قابل تصور نبود. بنابراین، ما در اصل احساس می‌کردیم که نیروهای مسلح او بیشتر به خاطر امنیت داخلی بود تا دفاع یا حمله خارجی."^{۳۷}

35. *Life*, May 31, 1963, p. 73.

۳۶. بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با دین راسک، پیشین، صص ۱۴-۱۵.

۳۷. همان، ص. ۳۱.

فرمانده کل قوا ۵۴۱

اما راسک شاه را متفاوت از برخی از رهبران دیگری تصور می‌کرد که ایالات متحده با آنها سر و کار داشت. ایالات متحده کمک نظامی به برخی از کشورهای امریکای لاتین را مشروط به کاهش بودجه نظامی آن کشورها کرده بود. دولت امریکا تلاش می‌کرد همین برنامه را در ایران هم اجرا کند ولی به گفته راسک "کار کردن با شاه سخت‌تر از کار کردن در امریکای لاتین بود زیرا، می‌دانید، او تحت تأثیر رؤیاهای امپراتوری ایران بود. برداشت او از ایران قدیم و آنچه این کشور در آینده می‌توانست باشد، بسیار غرورآمیز بود. مفهوم شکوه در نظر شاه دست کم برابر با دیدگاه‌های پرزیدنت دوگل درباره شکوه فرانسه بود. این باعث شکست برخورد ذهنیت‌ها در مورد جزییات بسیاری از مسائل مهم و به توافق رسیدن با شاه شد." ^{۳۸} این البته خلاف عقیده قبلی است که شاه ارتشی قوی برای امنیت داخلی می‌خواست.

کمی پس از مذاکرات واشنگتن، کندی و مک‌نامارا گروهی را به ریاست سرتیپ همیلتون تویچل به ایران اعزام کردند تا به بررسی نیازهای تسلیحاتی ایران و توصیه در مورد تجهیزات نظامی‌ای بپردازد که باید در قالب برنامه کمک نظامی ایالات متحده امریکا، به ویژه در حوزه‌هایی که شاه و مک‌نامارا در موردشان به توافق نرسیده بودند، به ایران ارسال می‌شد. ^{۳۹} تویچل که در سال ۱۳۴۷ ریاست میسیون نظامی امریکا در ایران را عهده‌دار شد، توصیه کرد که برنامه ارسال تجهیزات نظامی با برنامه آموزشی ایران هماهنگ شود، و تنها تجهیزاتی را به ایران بفرستند که ایرانی‌ها توانایی کار کردن با آنها و نگهداری از آنها را داشته باشند. شاه با این طرح، که در ایران به "دکترین تویچل" مشهور

۳۸. همان. صص. ۱۵-۱۶.

۳۹. بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با ژنرال همیلتون تویچل (General Hamilton Twitchell)، مصاحبه‌گر ویلیام بر، واشنگتن دی. سی. ۱ آوریل، ۳ ژوئیه ۱۹۸۸، ص. ۱۴.

شد، به طور کلی موافقت کرد ولی آن را به فراتر از مرزهای پیشنهادی تویچل کشاند تا برای دستیابی به تعادل بین قابلیت فنی و بهترین نظام تسلیحاتی ممکن نهایت تلاش بشود. در واقع شاه دکترین تویچل را برعکس کرد. در حالی که تویچل مدافع تطبیق دادن تسلیحات با توانایی‌های ایران بود، شاه فشار می‌آورد که توانایی‌ها با نیازمندی‌های تسلیحاتی منطبق شود.

پس از سؤ‌قصد به کندی و رئیس جمهور شدن لیندن جانسون، مناسبات شاه با رئیس جمهور امریکا در حدی چشمگیر بهبود یافت، هر چند مدتی طول کشید تا حال و هوای تشکیلات دولت ایالات متحده با جانسون هماهنگ شد. در این میان، تا اواخر دهه ۴۰ اقتصاد ایران به حرکت در آمده بود. انقلاب سفید ساختارهای شهری و روستایی را شکلی نو بخشیده بود. با دست‌آوردهای اقتصادی و اجتماعی شأن سیاسی شاه هم بالا رفته بود. از جمله، مناسبات شاه با اتحاد شوروی دوستانه‌تر شده بود.. رفته رفته لحن او حاکی از اقتداری بود که پیشتر در آن وجود نداشت و اکنون به گونه‌ای تفهیم می‌کرد که اگر مقامات امریکا او را پس بزنند امکان دارد به مقامات شوروی رو آورد. این تهدید اگر چه هرگز علناً مطرح نشد ولی تأثیر مورد نظر را بر آرمین می‌یر، سفیر ایالات متحده، گذاشت.^{۴۰}

امریکایی‌ها در محاسبات خود به بی‌اعتمادی شاه به مقامات روسیه توجه داشتند، ولی آنها این را هم تشخیص می‌دادند که همکاری نظامی محور اصلی مناسبات ایران و ایالات متحده بود. می‌یر تصور می‌کرد که جنبه نظامی این مناسبات برای حفظ باقی جنبه‌های آن لازم است و تلاش کرد این نکته را به

۴۰. بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با آرمین می‌یر (Armin Meyer)، مصاحبه گر ویلیام بر، واشنگتن دی. سی.، ۲۹ مارس ۱۹۸۵، صص. ۳۰-۱.

فرمانده کل قوا ۵۴۳

جانسون، رئیس جمهور، منتقل کند، که به ویژه در دور نخست ریاست جمهوری خود، در مورد روابط خارجی به نظرات اطرافیان کندی اعتماد می‌کرد. راسک، به توصیه افراد وزارتخانه خود، به جانسون توصیه کرد که درخواست شاه برای تسلیحاتی اضافی به ارزش ۲۰۰ میلیون دلار به پیشرفت اقتصادی ایران لطمه می‌زند. مک‌نامارا نگران بود که اگر ایران نتواند وجوه لازم را فراهم آورد، ایالات متحده، که به تازگی از زیر بار اعطای وام به ایران رها شده است، احتمالاً مجبور می‌شود به کمک ایران بشتابد. هر دو نفر آنها، به دلایلی متفاوت، به جانسون توصیه کردند در گفتگوهایش با شاه بر اولویت اقتصاد تأکید کند.^{۴۱} می‌یر بر آن بود که این مسیر درستی برای به دست آوردن دل شاه و تحت تأثیر قرار دادن او نیست.

سفر شاه به اتحاد شوروی در سال ۱۳۴۴ روحیه‌اش را تقویت کرد. از او با احترام استقبال کردند و شاید برای نخستین بار در دوران پادشاهی وی او را چون فردی تقریباً برابر پذیرفتند. بار دیگر شاه احساس خودباوری و استقلال می‌کرد. او راهی پیدا کرده بود که بدون وارد کردن مقامات شوروی در برنامه‌های نظامی و به خطر انداختن خود آن‌ها را خشنود نگه‌دارد، و به این می‌بالید که پیش از بسیاری از افراد دیگر، از جمله مقامات امریکا، متوجه شده است که نفاق موجود بین مقامات شوروی و مقامات چین جدی است، و معنایی بیش از مخالفت ایدئولوژیکی دارد، و ریشه آن در تاریخ، جغرافیا، نژاد و قومیت است. به مقامات روسیه گفت که اگر ویتنام به دامان چین بیفتد، باقی آسیای جنوب شرقی، از جمله اندونزی، هم تحت کنترل چین در می‌آید، که چینی‌ها همه جا حضور

41. Department of State to the Embassy in Iran, May 23, 1966, Department of State, Central Files, DEF 19-8 US-IRAN.

دارند، از جمله در نشست غیرمتعهدها در الجزایر، و رئیس جمهور شوروی، لئونید برژنف، را به خاطر کمک به ناصر، رئیس جمهور مصر، در ایجاد آشوب در یمن و جاهای دیگر خاورمیانه سرزنش کرد. برژنف برای دفاع از خود یا از چینی‌ها تلاش چندانی نکرد. شاه نتیجه گرفت که روس‌ها، از نظر ایدئولوژیکی، در حالت تدافعی هستند و در مرزهای جنوبی خود به دوستانی نیاز دارند.^{۴۲} زمان مناسبی برای آغاز داد و ستدی جدید بین ایران و اتحاد شوروی بود.

به گفته می‌یر شاه در روز ۹ شهریور او را فراخواند و به مدت دو ساعت و نیم با وی به گفتگو نشست. در این دیدار شاه گفت بیدارخوابی‌های زیادی کشیده و دربارهٔ جهت‌دهی تازه به سیاست ایران اندیشیده است. مقامات شوروی خواستار "افزایش تنش به سوی رویارویی بزرگ" نیستند بلکه خواهان آن هستند که "حلقه‌ای از کشورهای دوست دور اتحاد شوروی را بگیرند که این کشور بتواند به کار اصلی خود که پیشبرد اقتصادش است پردازد." این "انگیزهٔ اضافی هم برای مقامات شوروی وجود دارد که در ستیزهٔ درازمدت با چین کمونیست تا سر حد امکان کشورهای غیر از نژاد زرد را پشت سر اتحاد شوروی جمع کنند." زمانی که موضوع حفظ استقلال ایران در برابر اتحاد شوروی مطرح باشد، "هیچ‌کس (حتی امریکایی‌ها) به اندازهٔ ایرانی میهن پرست نیست." اما برای ایران زمان آن فرا رسیده که از نظر نظامی و اقتصادی روی پای خود بایستد "زیرا مداخلهٔ خارجی‌ها دیگر منسوخ شده است." برژنف "پیمان عدم تجاوزی غیررسمی برای مدت ۲۰۰ سال" به او پیشنهاد کرده اما او در آن زمان بحث را عوض کرده، ولی شاید پیشنهاد بدی هم نبود. "چنین پیمانی شاید در خدمت اهداف ایران باشد زیرا به ایران اطمینان می‌دهد که حتی اگر تنش‌های دنیا به

42. Meyer to Washington, August 31, 1965, 161OZ, Department of State, Central Files, POL 15-1 IRAN.

فرمانده کل قوا ۵۴۵

درگیری‌های خصومت‌آمیز بکشد، شوروی کاری به کار ایران ندارد." او در سال ۱۳۳۸ پیشنهاد مشابهی را رد کرد "زیرا ایالات متحده و انگلستان او را قانع کرده بودند که آن پیشنهاد را نپذیرد."^{۴۳}

شاه به می‌یر گفت به ایالات متحده اعتماد دارد ولی از نظر او غریب است که ناصر، نهر، و دیگر کشورهای منتقد امریکا، در زمانی که کمک به ایران کاهش یافته بود، از امریکا کمک‌های سخاوتمندانه‌تری دریافت می‌کردند: "در این میان در حالی که ایران در عمل هیچ گونه تجهیزات دفاعی هوایی ندارد، حتی افغانستان پایگاه موشک‌های دوربرد ضد هوایی (SAM) و هواپیماهای جنگنده میگ ۲۱ (MIG21) در اختیار دارد که اتفاقاً شوروی پیشنهاد فروش آنها را به او هم داده ولی او هنوز نپذیرفته است. و آیا جالب نیست که لینکلن وایت علناً اعلام کرده است که ایالات متحده به احترام حساسیت‌های دنیای عرب از پیوستن به پیمان ستو خودداری کرده و برای او روشن است مراد وایت احترام به ناصر است."^{۴۴}

می‌یر از این گفت و گو نتیجه گرفت که گفته‌های سران شوروی بر شاه اثر گذاشته است و شاید هم او داشت راه را برای تغییر احتمالی سیاستش هموار می‌کرد.^{۴۵} این نتیجه‌گیری او را بر آن داشت که از سازمان اطلاعات وزارت دفاع امریکا بخواهد میزان تهدید اعراب نسبت به ایران را بررسی کند. این بررسی، به تاریخ دی ۱۳۴۴، به این نتیجه رسید که موجودی تسلیحات اعراب از نظر کمی و کیفی در حال افزایش است، ولی بیشتر برای استفاده در برابر اسرائیل. این

۴۳. همان.

44. Meyer to Washington, August 31, 1965, 1610Z, Department of State, Central Files, POL 15-1 IRAN. Secret; Limdis. Also Meyer's September 9, 1965 telegram to Department of State, Central Files, AID 6 Iran.

45. Ibid.

گزارش اعلام می‌کرد که تا پنج یا شش سال آینده خطری واقعی ایران را تهدید نمی‌کند و منابع نفت این کشور هم، هر چند هدفی است که باید از آنها مراقبت و دفاع کنند، درآمدی کافی برای جبران عقب‌ماندگی این کشور نسبت به اعراب در این زمینه در اختیارش می‌گذارد.^{۴۶}

شاه البته در جریان این گزارش‌های محرمانه نبود، ولی مطبوعات و همچنین فرستادگان امریکا او را از نکته‌های مهم و اهداف آنها آگاه می‌کردند. او این استدلال را قانع‌کننده نمی‌دانست که چون اعراب مسائل خود را دارند این احتمال وجود ندارد که بدون دلیلی معقول به او حمله کنند و در نتیجه نباید نگران باشد. او معتقد بود که اساس این استدلال هم مضحک است زیرا بنا بر آن او باید رضایت می‌داد که ضربه بخورد و با دشمنانی غیر از شوروی در خاک ایران بجنگد. او هرگز این را نمی‌پذیرفت. در اسفند ۱۳۴۴ شاه به نمایندگان مجلس گفت که ایران هرگز تسلیم هوا و هوس قدرت‌های خارجی نمی‌شود. از انقلاب سفید به بعد ایران گام‌های بلندی به جلو برداشته است، تولید ناخالص ملی در همین سالی که رو به پایان بود ۱۰ درصد افزایش یافته بود، کشاورزان سخت کار می‌کردند، و کارگران راضی بودند. تمام اینها حکایت از نبوغ ذاتی ایرانی‌ها دارد. معلوم شده است که منفی‌بافان خارج از کشور و مخالف‌خوانان داخل اشتباه می‌کرده‌اند و از این پس تنها ایرانی‌ها تعیین می‌کنند که صلاح ایران چیست. شاه به نمایندگان مجلس گفت که "ما همزمان از نظر اقتصادی و از نظر نظامی پیش می‌رویم." کشور برای دفاع از خود در برابر دشمنان به ارتشی قدرتمند نیاز دارد، دشمنانی که چون گرفتار جنگ و رکود هستند شاید تهدیدی واقعی برای شکوفایی روزافزون اقتصاد ایران به شمار آیند. "ما نمی‌توانیم سرنوشت خود را

46. Washington National Record Center, RG 330, OSD Files: FRC 70 A 4443, Iran 381, 28 Jan 66, Secret.

فرمانده کل قوا ۵۴۷

تابع تصمیمات دیگرانی کنیم که یک روز تصمیم می‌گیرند به ما کمک کنند و روز دیگر تصمیم می‌گیرند به ما کمک نکنند.^{۴۷}

این سخنرانی نکته تازه‌ای در بر نداشت ولی لحن آن تندتر و احساس غرور و اعتراض در آن شدیدتر بود. می‌یر به واشنگتن تلگراف زد که شاه به ویژه از رفتار "پدر مآب" ایالات متحده در مورد تجهیزات نظامی ایران عصبانی است.^{۴۸} در مرداد ۱۳۴۵ وزارت امور خارجه ایالات متحده از بحرانی نزدیک در مناسبات ایران و ایالات متحده سخن می‌گفت زیرا شاه "تلاش می‌کند با ایالات متحده چانه بزند، وابستگی خود را به ما کاهش دهد و تجهیزات نظامی خود را از منابع مختلفی تهیه کند - و به این منظور بی مقدمه از سپاه شوروی دعوت کرده است که وارد عرصه ارسال تسلیحات به ایران شود." در این یادداشت محرمانه دولتی به شکلی خلاصه آمده بود که شاه ایجاد تنوع در منابع ارسال تجهیزات نظامی به ایران را راهی برای دستیابی به استقلال بیشتر در سیاست خارجی می‌داند.^{۴۹} این نگرش "هماهنگ با شکوفایی اقتصادی کنونی ایران، باعث بهبود شدید شأن و منزلت شاه در داخل، و موفقیت کلی وی در ابراز اینکه وی وابستگی کمتری به ایالات متحده دارد، شده است." یکی از نتیجه‌گیری‌های این سند این بود که این وضع ممکن است مزایایی برای ایالات متحده در بر داشته باشد.^{۵۰}

۴۷. کیهان، ۹ اسفند ۱۳۴۴.

48. Meyer to Washington, March 2, 1966, 1250Z, Department of State, Central Files, POL 15-1 IRAN.

۴۹. اسناد لانه جاسوسی ایالات متحده (۸)، مداخلات ایالت متحده در ایران (۱)، دانشجویان پیرو خط امام، ص.

۱.

۵۰. همان، ص. ۲.

مقامات امریکا به دلیل رخدادهای ویتنام احساس تزلزل و به دلیل این هم که نتوانسته بودند در جنگ هندو پاکستان به پاکستان که متحدی در پیمان‌های سیتو و ستو بود، کمک کنند، تا حدودی احساس گناه می‌کردند. شاه از این ناتوانی آنها سود جست تا به آنها بفهماند که ایرانی از نظر نظامی قدرتمند نه تنها برای ایران و منطقه بلکه همچنین برای ایالات متحده مفید است زیرا، از جمله، از شرمساری ایالات متحده در مورد ناتوانی از کمک به متحدانش به هنگام نیاز جلوگیری می‌کند. می‌یر که تقریباً یکسره با شاه در تماس بود، تغییراتی را که از زمان انقلاب سفید در وی رخ داده بود، احساس می‌کرد. این برداشت "که دولت ایالات متحده می‌تواند شاه را وادارد این گونه تجهیزات را بنا بر تصمیمات ما از ما بخرد... روی هم رفته در سال ۱۹۶۶ [۱۳۴۵] واقع‌بینانه نیست." اگر ایالات متحده بیش از حد بر شاه فشار بیاورد "ما ناگزیر به تعیین تکلیف نهایی کل مناسبات مان در اینجا می‌شویم."^{۵۱}

تا سال ۱۳۴۷ مناسبات شاه با جانسون به کلی تغییر کرده بود. در سال ۱۳۴۳، نخستین باری که شاه با جانسون در مقام ریاست جمهوری ملاقات کرد، جانسون رفتاری دوستانه اما به نوعی استادمنشانه با او داشت، در مورد برنامه اصلاحات شاه به او تبریک گفت و ایران را "بهترین نقطه خاورمیانه" نامید.^{۵۲} او قول داد نیازهای شاه را در مورد مدرن کردن ارتش برآورد ولی به جولیوس هولمز^{۵۳}، سفیر امریکا، دستور داد "بر دغدغه ایالات متحده در این مورد تأکید

51. Telegram 1572 from Tehran, May 23, 1966, Department of State, Central File, POL 1 U.S.

52. Memorandum from the Assistant Secretary of State for Near Eastern and South Asian Affairs (Talbot) to The Under Secretary of State for Political Affairs (Harriman), Washington, June 6, 1964. Department of State, NEA/IRN Files: Lot 69 D 30, Staff Studies. Confidential; Department of State to the Embassy in Iran, Washington, June 8, 1964, Department of State, Central Files, POL 7 IRAN. Confidential.

53. Julius Holmes

فرمانده کل قوا ۵۴۹

کند که این برنامه باید در حد و حدود مناسب باقی بماند به گونه‌ای که توسعه اقتصادی ایران را به مخاطره نیندازد و این نکته را هم روشن کند که دولت ایالات متحده قصد دارد در فواصل معین همراه با دولت ایران تأثیرات کلی هزینه‌های نظامی خود را بررسی کند.^{۵۴} در همان حال جانسون تشخیص می‌داد که تصویب قانون "وضعیت نیروها"^{۵۵} در مهر ۱۳۴۳، مسئولیت بزرگی که شاه پذیرفته بود، به نوعی تعهدی اخلاقی برای دولت ایالات متحده به وجود می‌آورد. سو قصد به جان شاه در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ نیز نه تنها بر این تعهد که بر آسیب‌پذیری شاه از یک سو و اهمیت وجود او برای منافع ایالات متحده از سوی دیگر تأکید داشت. این موضوع زمانی روشن‌تر شد که ایالات متحده ناگزیر شد در منطقه در پی یافتن تسهیلاتی به جز تأسیسات جاسوسی اش در پاکستان بر آید. ایران از نظر فنی مناسب‌ترین جا بود و این موضوع قدرت چانه‌زنی بیشتری به شاه داد. در این میان، مناسبات شوروی و ایران به شدت بهبود یافت، و به ظاهر گزینه دیگری برای دستیابی به تسلیحات در اختیار ایران قرار می‌گرفت. شاه شکوه می‌کرد که ایالات متحده هیچ درکی از نیازهای ایران ندارد و می‌یر هم در واقع به این باور رسید که شاه واقعاً می‌خواهد از جایی دیگر، حتی شاید از اتحاد شوروی، نیازهای نظامی خود را تأمین کند.^{۵۶} در سال ۱۳۴۵، جانسون باز هم تلاش می‌کرد درخواست‌های شاه را کنترل کند، هر چند

54. Memorandum from Robert W. Komer of the National Security Council Staff to the President's Special Assistant for National Security Affairs (Bundy), Washington, June 27, 1964. Johnson library, National Security File. Country File, Iran, Vol. 1, Memo and Miscellaneous, 1/64-12/65. Secret; From the Department of State to the Embassy in Iran, Washington, July 2, 1964. Department of State, Central Files, DEF 19 US-IRAN. Confidential.

55. Status of Forces

56. Embassy in Iran to the Department of State, Tehran, September 24, 1965, 1110Z. Department of State, Central Files, DEF 19-8 US-IRAN. Confidential; From the Embassy in Iran to the Department of State, Tehran, November 12, 1965, 0950Z. Department of State, Central Files DEF 19-8 US-IRAN. Confidential.

حالا دیگر این کار دشوار شده بود و، بر اساس ارزیابی ایالات متحده، برآورده نکردن نیازهای شاه از نظر سیاسی خطرناک بود. در روز ۹ خرداد جانسون یادداشت تفاهم اقدام امنیت ملی شماره ۳۴۸ را با عنوان "جایگزین‌های تأسیسات در پاکستان" که به تأیید وزرای امور خارجه، دفاع و رئیس سازمان سیا رسیده بود، امضا کرد تا در ایران جایگزین‌هایی احتمالی برای تأسیسات امریکا در پاکستان در نظر گرفته شود و ایالات متحده در موقعیتی قرار گیرد که در صورت لزوم بتواند بدون درز کردن اطلاعات، قوایش را به حرکت در آورد.^{۵۷}

این تصمیم بر ضرورت نرم کردن شاه افزود. شاه در ۱۹ مرداد ۱۳۴۵ در نشستی با تاونسند هوپز^{۵۸} از وزارت دفاع و می‌یر قول داد که متخصصان فنی روسیه را به ایران راه نمی‌دهد و موشک‌های دوربرد ضدهوایی (SAM) شوروی را هم نمی‌خرد، اما در ۱۳۴۶، با وجود اعتراضات ایالات متحده، شاه اعلام کرد که تجهیزات نظامی کمتر پیشرفته‌ای را از اتحاد شوروی خواهد خرید. در اواسط سال ۱۳۴۶، شاه به هنگام سفر به واشنگتن، توانست از جانسون، که به شدت پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی ایران را در دوران فرمانروایی وی ستود، تضمینی در مورد نیازهای تسلیحاتی خود بگیرد.^{۵۹} در پاییز سال ۱۳۴۶، شاه به اطلاع جانسون رساند که خریدار ۸۰۰ میلیون دلار تجهیزات نظامی است و

57. From the President's Special Assistant (Rostow) to President Johnson, Washington, May 27, 1966. Johnson Library, National Security File, Memos to President, Walt W. Rostow, Vol. 5, May 27- June 10, 1966. Top Secret.

58. Townsend Hoopes

59. [From the Assistant Secretary of Defense for International Security Affairs (Warnke) to the Deputy Secretary of Defense (Nitze), Washington, August 23, 1967. Johnson Library, National Security File, NSC Files of Harold Saunders, Visit, Shah of Iran, Aug. 22-24, 1967. Confidential. From Harold H. Saunders of the National Security Council Staff to President Johnson, Washington, August 23, 1967. Johnson Library, National Security File, Country File, Iran, Visit of Shah (con't), Aug. 22-24, 1967. Secret; From Vice President Humphry to President Johnson, Washington August 24, 1967. From Harold H. Saunders of the National Security Council Staff to President Johnson, Washington, August 25, 1967. Johnson Library, National Security File, Country File, Iran, Visit of Shah of Iran, 8/22-24/67. Secret; Nodis.

فرمانده کل قوا ۵۵۱

ترجیح می‌دهد این تجهیزات را از ایالات متحده خریداری کند مشروط بر آنکه ایالات متحده اعتبار لازم را برای او در نظر بگیرد. در فروردین ۱۳۴۷ راسک، مک‌نامارا و راستو از توصیه وزارتخانه‌ها در مورد تخصیص اعتبار شش ساله (سال مالی ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲) ۶۰۰ میلیون دلاری برای فروش مجموعه‌ای از تسلیحات به ایران، حمایت کردند، که در قالب آن پیشنهاد ایالات متحده برای اعتبار نظامی برنامه فروش سال مالی ۱۳۴۷ بین ۷۵ تا ۱۰۰ میلیون دلار بود. راستو به جانسون یادآوری کرد که فروش این مجموعه تسلیحات به هنگام دیدار او با شاه در ماه خرداد در ذهن شاه خواهد بود. جانسون در روز ۱۱ اردیبهشت موافقت خود را اعلام کرد.^{۶۰} شاه خرسند نبود و در دیدارش با جانسون در ماه خرداد از جانسون درخواست تعهد بیشتر کرد و جانسون به وی قول داد نهایت تلاشش را برای کسب موافقت کنگره در این باره بکند. نزدیک به پایان دوران ریاست جمهوری اش، جانسون به هویدا گفت که "هر چند خود او برای مدتی کوتاه مصدر کار خواهد بود، بر این باور است که منافع ایالات متحده حکم می‌کند که مناسبات نزدیک بین ایالات متحده و ایران ادامه یابد."^{۶۱}

60. From the Department of State to the Embassy in Iran, Washington, March 22, 1968, 0125Z. Department of State, Central Files, DEF 19-8 US-IRAN. Secret; From Harold H. Saunders of the National Security Council Staff to the Assistant Secretary of State for Near Eastern and South Asian Affairs (Battle), Washington, March 22, 1968. Department of State, Central Files, DEF 12-5 IRAN. Secret; From the Embassy in Iran to the Department of State, Tehran, March 23, 1968, 0850Z. Department of State, Central Files, DEF 19-8 US-IRAN. Secret; From the Department of the State to the Embassy in Iran, Washington, April 9, 1968, 2226Z, Department of State, Central Files, DEF 19-8 US-IRAN. Secret; From Secretary of State, Rusk, to President Johnson, Washington, April 29, 1968. Johnson Library, National Security File, Country File, Iran. Secret.

61. Memorandum of Conversation, Washington, December 5, 1968, Johnson Library, National Security File, Country File, Iran. Secret.

در دی ماه ۱۳۴۳، سپهبد فریدون جم را به سمت نخستین رئیس سازمان تازه تأسیس "توسعه توان رزمی (combat development)" برگزیدند. به گفته جم هیچ کس نمی‌دانست وظیفه این سازمان چیست. دلیل تأسیس این سازمان، به توصیه گروه مشاوران امریکایی، این بود که زمان آن فرا رسیده است که نیروهای زمینی ایران به جای الگوبرداری از ایالات متحده، خودشان ساختارها، رویه‌ها، نظام‌های تسلیحاتی، و برنامه‌های خود را بر اساس نیازهایشان تدوین کنند.^{۶۲} جم درخواست مشاوره با تجربه از سازمانی مشابه در ایالات متحده را کرد و در پاسخ فردی به نام سرهنگ پارک^{۶۳} را برای مدت سه ماه نزد او فرستادند. در اندک زمانی سازمان "توسعه توان رزمی" به بخشی مهم از نظام برنامه‌ریزی نیروهای مسلح ایران بدل شد. تا سال ۱۳۴۷ که ژنرال تویچل به ریاست میسیون نظامی امریکا منصوب شد مناسبات بین ارتش ایران و میسیون مشاوران امریکا به شدت دگرگون شده بود. زمانی که این میسیون‌ها کار خود را در ایران آغاز کردند، کارشان بیشتر در زمینه آموزش دادن کار با سلاح‌ها، آموزش فردی، آموزش واحدهای کوچک -جوخه‌ها، رسدها، گروهان‌ها و گردان‌ها- بود. به گفته ژنرال الیس ویلیامسون^{۶۴}، جانشین تویچل، در اواخر دهه ۱۳۴۰ وظیفه این میسیون‌ها بیشتر به تعیین خط‌مشی و هدایت مربوط می‌شد. "ما کسانی از قبیل آنچه شما مربی می‌نامید نداشتیم؛ ما بیشتر مشاور بودیم تا مربی. ما هیچ کلاس خاصی را اداره نمی‌کردیم، فقط آنها گاهی از ما می‌خواستند فرماندهانشان را جمع کنیم و موضوعی را به آنها توضیح دهیم."^{۶۵} میزان اثرگذاری مشاوران تا حد زیادی به مهارت آنها در رشته تخصصشان و

۶۲. فریدون جم، ره‌آورد، ۱۱:۴۴ (تابستان و بهار ۱۹۹۷)، ص. ۲۴۰.

63. Colonel Park

64. Major General Ellis Williamson

۶۵. بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با ژنرال الیس ویلیامسون، مصاحبه‌گر، ویلیام بر، آرلینگتون، ۱۰ فوریه، ۱۱ مارس و ۱۳ آوریل ۱۹۸۸، ص. ۱۲۷-۳.

فرمانده کل قوا ۵۵۳

مناسبات‌شان با همتایان ایرانی آن‌ها بستگی داشت.^{۶۶} در واقع برنامه آموزشی دانشکده افسری از دو سال به چهار سال افزایش یافته بود و به گفته تویچل، تا حد زیادی بهبود یافته بود و باعث "تغییری بزرگ از سال ۱۳۴۱، که من آنجا بودم، و سال ۱۳۵۰، که آنجا را ترک کردم"^{۶۷}، شده بود. آموزش یکان‌های افسران نظامی در این زمان تقریباً هم‌تراز تحصیلات عالی غیرنظامی شده بود و باز به گفته تویچل "افراد شایسته بسیاری در حال بالیدن بودند و سربازان ایرانی هم که من دیدم خیلی خوب از پس نبرد بر می‌آمدند."^{۶۸}

برخی از پیشرفت‌ها در ارتش ایران مدیون کمک اسرائیل در برنامه‌ریزی، جاسوسی، و ضدجاسوسی بود. بخش زیادی از این مناسبات، جز در موارد بسیار کلی، بدون اطلاع مقامات امریکا صورت گرفت. تویچل اظهار می‌دارد که مستشاران نظامی امریکا در جریان نبودند. اسرائیلی‌ها بی‌سر و صدا و بدون جلب توجه کار می‌کردند. مقامات ایرانی هم "در این باره حرف نمی‌زدند."^{۶۹} به گفته ویلیامسون میسیون‌های نظامی امریکا به کارهای اطلاعاتی در ایران نمی‌پرداختند. "ما قراردادی دوجانبه با ایران بسته بودیم که در این مورد بسیار صریح بود. پیش از آنکه واشنگتن را ترک کنم حالی من کرده بودند که گروه مستشاران نظامی امریکا در ایران یک گروه اطلاعاتی نیست! ما مطلقاً از شرکت در فعالیت‌های جاسوسی منع شده بودیم."^{۷۰} جاسوسی نظامی، در حد و حدودی که وجود داشت بیشتر کار وابسته نظامی ایالات متحده در سفارت امریکا در تهران بود. ارتباط با اسرائیل بیشتر ناشی از تنش‌های بین ایران و کشورهای عربی

۶۶. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با تویچل، پیشین، صص. ۱: ۴۰.

۶۷. همان، ۱: ۴۵.

۶۸. همان، ۲: ۱۰۲.

۶۹. همان، ۲: ۹۰.

۷۰. ویلیامسون، پیشین، ۳: ۱۲۹.

بود. بعد از جنگ ۱۳۴۶ (۱۹۶۷) و مرگ سیاسی ناصر، مناسبات بین ایران و مصر بهبود یافت. اما شاه هنوز نگران نیروهای متحد عراق و سوریه و امکان اینکه تنش‌ها و اقدامات بر سر مرز شط‌العرب [اروندرو] از کنترل خارج شود و به جنگی تمام عیار بینجامد.^{۷۱}

به گفته آرمین می‌یر، که در زمان معاونت ریاست جمهوری نیکسون سفیر آمریکا در ایران بود، "دکترین نیکسون به احتمال زیاد در سفر نیکسون به ایران در سال ۱۳۴۶ شکل گرفت." در آن زمان شاه عمیقاً به نقش استراتژیک ایران در خلیج فارس و رفته رفته فراتر از آن فکر می‌کرد. او دو راهبرد مربوط به هم در ذهن داشت: (۱) دستیابی آزادانه به تسلیحات، فناوری و فرماندهی و کنترل نظامی مورد نیازش؛ و (۲) دور نگه داشتن ابر قدرت‌ها از منطقه تا سر حد توانش. او اعتقاد داشت موضعش از نظر ژئو-استراتژیکی درست است. او به این نتیجه رسیده بود که اگر ایران فرصت مناسبی پیدا کند به قدرتمندترین کشور در این منطقه بدل می‌شود. او معتقد بود که با توجه به اقتصاد، موقعیت جغرافیایی، جمعیت و تاریخ ایران، ادعای او در مورد رهبری در منطقه علی‌رغم نیشخند های دشمنان داخلی و خارجی وی و ایران منطقی است.

به هر حال، شاه با موانع گوناگون روبرو بود، از جمله انگلیسی‌ها که از شاه خوششان نمی‌آمد و از این تصور که امکان دارد پس از خروج آن کشور از منطقه ایران در خلیج فارس جای او را بگیرد، نفرت داشتند، در چند حوزه، به ویژه در

فرمانده کل قوا ۵۵۵

خلیج فارس، می کوشید شاه را متزلزل کند.^{۷۲} در اسفند ۱۳۴۳، زمانی که شاه عازم سفری رسمی به انگلیس بود، سر دنیس رایت، سفیر بریتانیا در ایران به راجر استوارت، وزیر امور خارجه آن کشور، توصیه کرد که "ما در حالی که قصد داریم موقعیت خود را [با توجه به آینده بریتانیا در خلیج فارس] در این منطقه با زمان وفق دهیم، نباید از این که بگوئیم نفوذ خود را در این منطقه کاهش نخواهیم داد و یا تصور اینکه ایران شانس در مورد جانشینی ما در این منطقه دارد توهمی بیش نیست، خودداری کنیم." راجر استوارت، به نوبه خود، این گفته را به هارولد ویلسون، نخست وزیر وقت، که خود را آماده می کرد تا از شاه استقبال کند، منتقل کرد.^{۷۳} ویلسون به شاه گفت که انگلستان به حضور نظامی و سیاسی خود در خلیج فارس ادامه می دهد و به تعهدات خود نسبت به کویت و دیگر دولت های آتش بس احترام می گذارد. او گفت در این میان شاه باید از بلندپروازی ها و چشم داشت های خود بکاهد، برای کنار آمدن با همسایگان عرب، به ویژه عراق و کویت، تلاش و با ناصر همراهی کند. انگلستان از نفوذ ناصر در عراق و "به ویژه از حضور نیروهای جمهوری متحد عرب" خشنود نیست ولی "اوضاع را، چنان که شاه تصور می کند، تهدیدی برای ایران نمی داند."^{۷۴}

۷۲. در مورد نفرت مقامات بریتانیا از خاندان پهلوی اسناد زیادی در مکاتبات رسمی بین لندن و سفرای بریتانیا در تهران از دهه ۱۹۴۰ تا دهه ۱۹۷۰ وجود دارد. در این مورد نگاه کنید به ملاحظات سر ریدر بولارد (جنگ جهانی دوم)، سر راجر استیونز (دهه ۱۹۵۰)، سر دنیس رایت (دهه ۱۹۶۰)، و سر پیتر رامزباتم (۱۹۷۰). برای مثال:

Bullard to Foreign Office, No. 1037, 24 October 1941, E-6943, FO 371/27248, PREM 11/3397 EP 1015/38; Sir Roger Stevens to Mr. Selwyn Lloyd, Last dispatch from Tehran, August 26, 1958; Sir Peter Ramsbotham to Sir Alec Douglas Home, 11 October 1971. PRO: FCO 17/1517.

رامزباتوم در تأیید عقیده خودش در مورد ایرانیان از هارولد نیکلسون، وابسته بریتانیا در سال ۱۹۲۶ (۱۳۰۵) نقل می کند که: تا قبل از رضاشاه ایرانیان "جذابیتی کودکانه و لطیف" داشتند، ملی گرایی آنها را "پرمدها و بد اخلاق" کرد.

73. PRO, PREM 13/409, 1 March, 1965, p. 19.

74. Ibid.

این گفته‌ها اثری بر شاه نگذاشت. او متوجه بود که انگلستان به دلایل گوناگون اقتصادی، سیاسی و استراتژیکی ناگزیر به ترک منطقه است.^{۷۵} مسئله اصلی برای او این بود که چگونه در بازی قدرت دو قطبی و به ویژه در برابر تهدیدات ناصر و بعثی‌های عراق و سوریه، که از نظر او در نظام جهانی دولت‌های وابسته به شمار می‌آمدند، از ایران محافظت کند. پس ایران نیاز به خرید تجهیزات محافظتی داشت و تنها کشوری که، حتی اگر کاملاً قابل اعتماد نبود، می‌توانست این تجهیزات را در اختیار ایران قرار دهد، ایالات متحده بود.

همان طور که در پیش آمد، از آغاز ریاست جمهوری جانسون مناسبات شاه با ایالات متحده در حد زیادی بهبود یافته بود. اکنون اندیشه‌های او پیش و بیش از همه متوجه آن بود که این مناسبات را مستحکم نگه دارد. بنابراین در اردیبهشت ۱۳۴۶ که ریچارد نیکسون از تهران رد می‌شد، شاه در مورد دیدار با وی تردید داشت. اما اردشیر زاهدی، وزیر امور خارجه، با نیکسون دوست بود. در سال‌هایی که نیکسون پس از شکست برای کسب مقام فرمانداری کالیفرنیا به ظاهر در عرصه سیاست ایالات متحده دیگر قدرتی نداشت، اردشیر زاهدی تماس خود را با وی حفظ کرده بود. به هنگام مرگ پدر نیکسون که وی را بسیار متأثر کرده بود، اردشیر زاهدی با او همدلی نشان داده بود. در سال ۱۳۴۷، نیکسون که هنوز در مورد برنامه‌های آتی خود تردیدهایی داشت، به سفری به خاور دور رفت و بنا بود در راه بازگشت به دعوت زاهدی از ایران عبور کند. زاهدی از شاه درخواست کرد که نیکسون را به حضور بپذیرد. شاه که به خاطر

۷۵. برای دلایل اقتصادی و سیاسی نگاه کنید به:

Jeffrey Pickering, *Britain's Withdrawal from East of Suez: The Politics of Retrenchment*, London, Palgrave MacMillan, 1998;

و برای دلیل سوم نگاه کنید به:

Saki Dockrill, *Britain's Retreat from East of Suez: The Choice between Europe and the World*, London, Palgrave MacMillan, 2002.

فرمانده کل قوا ۵۵۷

می‌آورد که مشکلات وی با کندی‌ها بخشی به این خاطر بود که آن‌ها فکر می‌کردند او در مبارزات انتخاباتی سال ۱۳۳۹ به نیکسون کمک مالی کرده است، نخست مخالفت کرد ولی سرانجام تسلیم نظر وزیر امور خارجه خود شد. شاه گفت نیکسون را نیم ساعت به حضور می‌پذیرد. اما دیدار آن دو چند ساعت طول کشید. این دو تن دریافتند که در موارد بسیاری با هم توافق دارند.^{۷۶} دنیا دگرگون شده بود. بلوک کمونیست دیگر مثل گذشته یکپارچه نبود. نفاق چین و شوروی واقعی و دراز مدت بود. ایالات متحده نمی‌توانست در همه جا بجنگد. ایران، اگر ابزار لازم در اختیارش قرار می‌گرفت، می‌توانست از خود و از خلیج فارس دفاع و با تضمین جریان آزادانه نفت، از منافع غرب حمایت کند. در این میان قدرت‌های بزرگ مستقیماً درگیر نمی‌شدند و احتمال بروز جنگی مصیبت‌بار به شدت کاهش می‌یافت. اگر شوروی به خاک ایران تجاوز می‌کرد، به احتمال زیاد این کار را از راه دست‌نشانده‌های خود انجام می‌داد، و از آنجا که این جنگ پیش از آنکه به فاجعه‌ای جهانی بدل شود، متوقف می‌گردید، بهتر بود زمانی متوقف نشود که دشمن در خاک ایران است. پس ایران می‌بایستی از نظر نظامی آن قدر قوی باشد که جنگ را به آن سوی مرزهای دشمن بکشانند.

می‌یر بر اساس آنچه بارها از شاه شنیده بود حرف‌هایی را که شاه احتمالاً به نیکسون زده این گونه بیان می‌کند:

"ببینید، اگر من درگیر جنگی با عراق، که مورد حمایت روسهاست، شوم، می‌خواهم خودم مسئولیت آن را به عهده بگیرم. شما دوستان من هستید، شما متحدان من هستید. اگر روس‌ها نزدیک مرز ما بیایند، البته من انتظار کمک شما را دارم. ولی اگر درگیر کشمکش منطقه‌ای شوم می‌خواهم تجهیزات لازم برای دفاع از خود را داشته باشم. عراقی‌ها هواپیماهای میگ دارند، من باید بتوانم از خودم مراقبت و دفاع کنم. من

۷۶. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با اردشیر زاهدی، پیشین، نوار ۴، روی ۲.

نمی‌خواهم اینجا به ویتنام دیگری بدل شود. در ویتنام روس‌ها از یک طرف حمایت می‌کنند و شما از طرف دیگر. در پایان مذاکراتی صورت می‌گیرد و در ایران من بخشی از منافع نفتی را از دست می‌دهم. نه من این را نمی‌خواهم، بگذارید خودم این کار را انجام دهم." این چکیده دکتترین نیکسون بود. بگذاریم متحدان ما مسئولیت حل مسائل‌شان را خودشان به عهده گیرند. ابزار و تجهیزات لازم برای این کار را در اختیار آنان بگذاریم. چرا باید جوانان امریکایی برای ایران بجنگند؟ به عقیده من دکتترین نیکسون به احتمال زیاد در سفر نیکسون به ایران در سال ۱۳۴۶ شکل گرفت.^{۷۷}

شاه به روشنی بر افکار نیکسون اثر گذاشته بود. شاه نخستین رهبری بود که نیکسون در تیر ماه در سخنرانی خود مربوط به سیاست خارجی در سن فرانسیسکو او در تأیید سخنان خود نقل قول کرد.^{۷۸} نیکسون در مقاله خود در مهر ماه ۱۳۴۶ در *Foreign Affairs* نوشت:

اگر بخواهیم از جنگ جهانی دیگری پیشگیری کنیم، باید برای جلوگیری از رویارویی قدرت‌های اتمی دست به هر اقدامی بزنیم که لازم باشد. برای دستیابی به این مهم، اهمیت دارد که شمار مواردی را که قدرت‌های بزرگ باید تصمیم بگیرند نیروهای خود را درگیر کنند یا نه، کاهش دهیم. این گزینه‌ها قابل حذف نیست، ولی با بسط پیمان‌های دفاعی منطقه‌ای می‌توانیم از شمار آنها بکاهیم، در این حالت کشورها، بین خود، متعهد می‌شوند از بروز تجاوز در منطقه‌های خود جلوگیری کنند.^{۷۹}

در سال ۱۳۴۶، زمانی که شاه و نیکسون درباره اهمیت اتحاد بین ایالات متحده و کشورهای برگزیده منطقه سخن گفتند، البته هیچ‌یک از آن دو نمی‌دانستند که گفتگوی آنها به یکی از اصل‌های سیاست خارجی ایالات متحده

۷۷. بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با آرمین می‌بر، پیشین، ۱-۲۲/۲۱

78. Address by Richard Nixon to the Bohemian Club, San Francisco, 29 July 1967, The Richard Nixon Library, Nixon Papers.

79. Richard M. Nixon, "Asia after Vietnam," *Foreign Affairs*, vol. 46, No. 1, October 1967, pp. 113-125.

فرمانده کل قوا ۵۵۹

بدل خواهد شد. از نظر شاه، نیکسون هنوز در حاشیه سیاست امریکا بود. خاطره شاه از نیکسون بیشتر به دلیل حرف‌های به یادماندنی ولی نه چندان ستودنی وی به خبرنگاران پس از شکست در انتخابات فرمانداری کالیفرنیا در سال ۱۳۴۱ بود: "شما دیگر نیکسونی ندارید که به او لگد بزنید." او خیلی هم اشتباه نمی‌کرد. هر چند اغلب جمهوریخواهان هنوز نیکسون را تحسین می‌کردند، بسیاری هم تصورشان این بود که مبارزه او در برابر کندی به اندازه کافی جسورانه نبوده است. در زمان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در سال ۱۳۴۳، جناح محافظه‌کار خواستار فردی از میان خود بود و به نظر می‌رسید نیکسون را طرد کرده است. ولی نیکسون بین بری گلدواتر^{۸۰} و نلسون راکفلر ماهرانه عمل کرد با این امید که به عنوان نامزد مورد توافق هر دو جناح برگزیده شود و زمانی که این استراتژی به شکست روبرو شد هم خود را را صرف پشتیبانی از جناح گلدواتر کرد. جناح محافظه‌کار جمهوریخواهان این کار او را به خاطر سپرد ولی شاه، که دوستانش در حزب جمهوریخواه بیشتر از قماش راکفلر لیبرال بودند، نه از این کار خبر و نه به آن علاقه داشت. به هر حال، شکست سخت گلدواتر از جانسون در سال ۱۳۴۳ امید چندانی برای قد راست کردن دوباره آنها در سال ۱۳۴۷ باقی نگذاشت. در سال ۱۳۴۶ شاه تصور می‌کرد که نیکسون گزینه خوبی نیست. در واقع در اوائل سال ۱۳۴۷، زمانی که اردشیر زاهدی به او گفت که از گفتگوهای سر شام با ویلیام راجرز، نیکسون و چند تن از شخصیت‌های مهم جمهوریخواه، دریافته است که نیکسون شاید شانس زیادی برای نامزدی حزب جمهوریخواه در انتخابات آتی دارد، شاه به شوخی گفته بود که شاید وزیر خارجه‌اش زیادی مشروب خورده است.^{۸۱}

80. Barry Goldwater

۸۱. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با اردشیر زاهدی، پیشین، نوار ۴، روی ۲.

با روی کار آمدن نیکسون اوضاع درست همان گونه شد که شاه می خواست. البته شاه و نیکسون دوست به معنای معمول کلمه نبودند. مناسبات آن دو بیشتر بر پایه هم سوئی ژئوپولیتیکی بود تا رابطه دوستانه. هیچ یک از آن دو هرگز گرایشی به روابط دوستانه نشان نداده بود. شاه رفتاری رسمی داشت و جز در شرایطی بسیار خاص هرگز اجازه شکستن حریمی را نداد که او را از دیگران جدا می کرد. نیکسون هم هرگز به این شهرت پیدا نکرده بود که مستعد برقراری روابط دوستانه صمیمانه است. ریچارد هلمز، رئیس سابق سازمان سیا و سفیر ایران، تصور می کرد فکر وجود روابط دوستانه بین این دو رئیس کشور افسانه ای بیش نبود. او گفت: "در مورد ریچارد نیکسون به شما قول می دهم که حتی در ایالات متحده آمریکا هیچ دوست صمیمی یا رفیق شفیقی ندارد." از نظر هلمز نیکسون و شاه "بی تردید یارهای جان در یک قالب نبودند. آنها فقط منافی مشترک داشتند. هر دو نفر آنها دانش ژئوپولیتیک داشتند. هر دو عمل گرا بودند و کاری می کردند که منافع دوجانبه شان تأمین شود."^{۸۲} این در مورد مناسبات شاه و هنری کیسینجر، مشاور امنیت ملی نیکسون که بعدها وزیر امور خارجه شد، هم صدق می کرد، کیسینجر با اخلاق گرایانی که می خواستند ایالات متحده به شاه فشار آورد تا رژیمش را بر اساس سیاست خارجی آمریکا اصلاح کند، مخالفت می کرد. به نظر کیسینجر ربطی به ایالات متحده نداشت که به رهبران کشورهای دیگر بگوید چطور کشورشان را اداره کنند. البته این موضع باب طبع شاه بود.^{۸۳}

۸۲. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با ریچارد هلمز، مصاحبه گر ویلیام بر، واشنگتن دی.سی. ۱۰ و ۲۴ ژوئیه ۱۹۸۵، صص. ۲-۶۰.

83. William Isaacson, *Kissinger*, New York, Simon and Schuster, 1992, p. 656.

فرمانده کل قوا ۵۶۱

مناسبات بین نیکسون و شاه به نوعی همکاری بدل شد که در آن شاه برای تعیین ابعاد استراتژیک امنیت در خلیج فارس نقش محوری داشت. در ۱۳۵۱ نیکسون به اتحاد شوروی رفت تا قرارداد ۱ سالت را امضا کند و در مورد کنش و واکنش ابرقدرت‌ها در دنیای سوم به مذاکره بپردازد. نیکسون از مسکو مستقیم به تهران رفت تا با شاه دیدار کند، و به گفته گری سیک، متخصص ایران در کاخ سفید به هنگام ریاست جمهوری کارتر، این رخدادی اتفاقی نبود.

تهران در واقع نمونه بارز طرح در حال شکل‌گیری نیکسون - دکترین نیکسون - در مورد دنیا بود، طرحی که تلاشی برای یافتن آن قدرت‌های منطقه‌ای بود که قادر به حفظ منافع امریکا باشند زیرا توانایی‌های امریکا در سراسر دنیا بسیار سست شده بود. نشست نیکسون، کیسینجر و شاه ایران فوق‌العاده بود. در تهران طی چند روز نیکسون و کیسینجر قول و قراری با شاه گذاشتند که به موجب آن مسئولیت منافع امنیتی ایالات متحده در منطقه بر عهده شاه گذاشته می‌شد و به شاه گفتند که هدایت امور را به او می‌سپارند. ما منتظر بودیم که او بگوید چه نوع تسلیحاتی نیاز دارد و خودمان نه می‌خواستیم و نه می‌توانستیم خواسته‌های او را مورد پرسش قرار دهیم. با تأکید بر این نکته، در پایان این نشست استثنائی، پرزیدنت نیکسون از این سوی میز به شاه ایران نگریست و به سادگی گفت: "حفظم کن." حالا این رئیس جمهور امریکا بود که با شاه ایران سخن می‌گفت. به نظر من آن دو کلمه بهتر از من ماهیت مناسبات بین ایالات متحده و ایران را در پنج یا شش سال بعدی، تا زمان انقلاب، خلاصه می‌کند.^{۸۴}

به زبان نظامی، دکترین نیکسون به مفهوم "نیروی فراگیر (Total Force)" انجامید که ملوین لرد، وزیر دفاع نیکسون، آن را تدوین کرد و به موجب آن از یک سو در داخل ایالات متحده بین نیروهای فعال و نیروهای ذخیره، و از سوی دیگر در خارج از ایالات متحده بین قوای این کشور و قوای کشورهای آسیا،

84. Garry Sick, "Iran: A View From the White House." *World Affairs*, 4: 149, 1984, p. 210

اروپا و خاورمیانه رابطه‌ای پویا برقرار می‌شد. این مفهوم در خلیج فارس با سیاست "دو-ستون (Twin-Pillars)" در هم آمیخت که لازمه آن همکاری ایران و عربستان سعودی بود، برداشتی که از دید شاه مردود بود. تفاهم نیکسون با شاه به شاه اجازه می‌داد که فارغ از همه چیز اقدام کند و موضع شاه را در برابر منتقدان تشکیلات سیاسی و نظامی ایالات متحده تقویت می‌کرد. اما خرید اسلحه از ایالات متحده تقریباً همواره دردسر زیادی داشت. شاه در تئوری هر نوع تجهیزات نظامی را که می‌خواست، می‌توانست به دست آورد. در عمل هیچگاه تقاضاهای او با آرامش پیش نمی‌رفت. بسیاری از افراد در کنگره و در دولت از سخاوت نیکسون نسبت به او انتقاد و تا سر حد توان تلاش می‌کردند فرایند خرید اسلحه ایران را اگر منتفی نمی‌کنند دست کم به تأخیر اندازند. معمولاً هر گاه ایران می‌خواست سلاحی بخرد، پیامی در مورد بها و موجودی ارسال می‌شد که در پاسخ بهای برآورد شده و زمان تقریبی لازم برای این که ایالات متحده کالای مورد نظر را آماده کند اعلام می‌شد. ژنرال ویلیامسون، رئیس گروه مستشاران نظامی امریکا در ایران در نیمه اول دهه ۱۳۵۰ می‌گوید "چون نیکسون به شاه گفته بود 'بله' دیگر هیچ کس به شاه 'نه' نمی‌گفت. اما در واشنگتن افرادی که می‌توانستند کار را به تأخیر بیندازند بسیار بودند... گروهی اندک شمار می‌توانستند 'بله' بگویند و گروهی اندک شمار می‌توانستند 'نه' بگویند ولی شمار کسانی که می‌توانستند بگویند 'صبر کنید' بی‌نهایت بود."^{۸۵}

ژنرال تویچل افسر ستاد- سازمان‌دهنده و برنامه‌ریز- بود. تقریباً هم‌زمان با پایان یافتن دوره خدمت تویچل در ایران، ژنرال ویلیام وستمورلند، رئیس ستاد

۸۵. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با ژنرال ایس ویلیامسون، پیشین، ۳: ۱۴۹

فرمانده کل قوا ۵۶۳

ارتش ایالات متحده، در تهران توقف کرد و به حضور شاه رسید. شاه به او گفت نیاز به رئیسی برای مستشاران نظامی دارد که تجربه نظامی گسترده تری داشته باشد. آنها در مورد افسری که مناسب هدف شاه باشد بحث کردند و پنج شرط برای رئیس جدید قائل شدند: دارا بودن مدرک تحصیلی سطح بالا در روابط خارجی، تفکر استراتژیک، تجربه نظامی، خلبانی و فارغ التحصیلی از دانشگاه ملی جنگ.^{۸۶} وستمورلند سرلشکر الیس ویلیامسون را برگزید که سوابق وی با خواسته‌های شاه مطابقت داشت. از نظر ویلیامسون شاه فردی چالشگرو از بسیاری جهات استثنایی بود.

در نخستین جلسات توجیهی من در همه جا، در وزارت دفاع، در وزارت امور خارجه، و در سازمان سیا، هر جا که برای کارهای مقدماتی مربوط به آماده شدن می‌رفتم، به من می‌گفتند که شاه ایران مردی بسیار درخشان و باهوش‌ترین فردی است که تا به حال وجود داشته است.^{۸۷} پس از اندک مدتی که آنجا بودم و پس از چند دیدار خصوصی با شاه، کاملاً به او ایمان آوردم. عمیقاً متقاعد شدم که او احتمالاً یکی از باهوش‌ترین افرادی است که تا آن زمان دیده بودم. حافظه اش از همه کسانی که من می‌شناختم بهتر بود. تقریباً همه چیز را به خاطر می‌آورد. او لب مطلب و معنای امور را خیلی زود می‌فهمید، و افزون بر این، بسیار مهربان بود.^{۸۸}

شاه از ویلیامسون خوشش آمد، شاید به این دلیل که ویلیامسون برای او احترام زیادی قائل بود. به هر حال، گفتگوهای آنها روزنه‌ای به افکار وی به روی ویلیامسون باز کرد که به روی دیگران بسته بود. شاه از او مثل یک دستگاہ انعکاس صوت استفاده می‌کرد، چون می‌دانست آنچه را می‌شنود به مقامات بالاتر از خود گزارش می‌دهد. شاه با او در مورد مسائل غیرنظامی هم صحبت می‌کرد،

۸۶. همان، ۱: ۵۳/۵۴.

۸۷. همان، ۱: ۲.

۸۸. همان، ۱: ۳/۲.

از جمله درباره مفهوم تاریخی انقلاب سفید. او را تشویق می‌کرد که در تمام کشور سفر کند و درباره دیده‌هایش به او گزارش دهد. ویلیامسون، که چهار هواپیما در فرماندهی اش داشت و می‌توانست روی باندهای بسیار ابتدایی و قدیمی فرود آید به سراسر ایران پرواز کرد، و اغلب همسرش را هم همراه خود می‌برد.^{۸۹} او به شاه گزارش می‌داد و شاه هم اغلب از مسیرهای دولتی مناسب آن گزارش‌ها را پیگیری می‌کرد. او آنچه را دیده بود و آنچه را شاه گفته بود به مقامات ارشد خود در وزارت دفاع یا وزارت امور خارجه گزارش می‌داد و به گفته ویلیامسون "این گزارشات مورد توجه مقامات امریکایی قرار می‌گرفت و در تعیین خطمشی آنها نسبت به ایران مؤثر بود."^{۹۰} دلیلی که ویلیامسون درباره رفتار شاه ابراز می‌دارد و به احتمال زیاد آن را از خود شاه شنیده بود نشان‌دهنده نگرش شاه نسبت به مناسبات بین سفیر ایالات متحده و رئیس جمهور این کشور است:

شاه با من حرف می‌زد، نه به خاطر شخصیت من، دست کم نه تنها به این دلیل، و نه به خاطر دانش من... اگر شاه مطلبی را از سفیر می‌پرسید، از نظر قانونی مثل این بود که آن را از رئیس جمهور ایالات متحده بپرسد. سفیر نه تنها نماینده دولت که نماینده رئیس جمهور هم هست. شاه این مسئله را تشخیص می‌داد. او می‌گفت "پرسش‌هایی هست که لازم نیست بالاترین مقام به آن پاسخ گوید. همان پرسش را می‌شود در سطحی پایین‌تر مطرح کرد و به کینه آن و به تمام زوایا و ظرائف آن و تمام مسائل مربوط به آن پی برد و اگر جواب منفی است، می‌توانید بگویید نه و بعد می‌توانید به تیمسار ازهاری، یا تیمسار طوفانیان بگویید که جواب منفی است و من مجبور نیستم ته و توی قضیه را در

۸۹. همان، ۱: ۱۲.

۹۰. همان، ۱: ۶۱.

فرمانده کل قوا ۵۶۵

آورم. ولی اگر من از پرزیدنت نیکسون مطلبی را بپرسم و او بگوید 'نه' از نظر دیپلماسی مجبورم بگویم 'چرا' در حالی که در بسیاری از مواقع برایم مهم نیست.^{۹۱}

ویلیامسون تصور می‌کرد راسک و مک‌نامارا به ناحق بر آن بودند که شاه ارتش را برای حفاظت از خود در برابر مخالفت‌های داخلی به وجود آورده بود. در اواسط دهه ۱۳۴۰، زمانی که سیاست توسعه نظامی حالتی جدی به خود گرفت، شاه کاملاً احساس امنیت و خودباوری می‌کرد. شاه معتقد بود که دشمنانش، حداکثر می‌توانند دست به اقدامات تروریستی بزنند، مثل مورد ترور منصور، نخست وزیر، و سوءقصد به جان خودش. این البته موضوعی بود مربوط به قانون و نظم و با تقویت نیروی‌های مسلح نمی‌شد جلوی آن را گرفت. در سال‌های پایانی دهه ۱۳۴۰، دست کم برای خودی‌ها روشن شد که شاه هدف دیگری دارد، هر چند پی بردن به آن هدف به آسانی میسر نبود. "من با قاطعیت می‌توانم بگویم که او نمی‌خواست از ارتش خود برای امنیت داخلی استفاده کند."^{۹۲} ویلیامسون سپس این سؤال را مطرح می‌کند: اگر شاه این ارتش را برای امنیت داخلی نمی‌خواست پس به چه دلیل به آن نیاز داشت؟

...ایرانی‌ها تصور می‌کردند، به قول خودشان، می‌خواهند جامعه خود را دوباره به پای کشورهای پیشرفته برسانند. آنها تصور می‌کردند با پیشرفت موازی در ۱۲ رشته [اصول انقلاب سفید] بار دیگر به چنین جامعه‌ای می‌رسند، و شگفت‌آور این است که ارتش یکی از آن ۱۲ رشته نبود. نخستین پرسش غربی‌ها این است: "اگر ارتش یکی از آن ۱۲ رشته نیست، پس دلیل این رشد گام به گام و بیش از حد ارتش چیست؟" من هم بارها و بارها در این باره با شاه و بسیاری از معاونان وی بحث کردم. از نظر آنها هدف

۹۱. همان.

۹۲. همان، ۱: ۱۲.

از ایجاد ارتش فقط و فقط این بود که امکان موفقیت ۱۲ اصل انقلاب سفید را بدون دخالت بیگانگان فراهم آورد. نگرش آنها نسبت به این موضوع این گونه بود.^{۹۳}

در اواسط دهه ۱۳۵۰، یعنی دوره مورد نظر ویلیامسون، شاه کم و بیش مطمئن بود که در صورت بروز جنگ با همسایگانی جز اتحاد شوروی هیچ خط آتش‌بسی در داخل سرزمین ایران ممکن نیست. اما در این مورد هم تصمیم گرفته بود که اگر اتحاد شوروی به ایران حمله کند هیچ چیز ارزشمندی را برای قوای آن کشور باقی نمی‌گذارد. او به ویلیامسون گفت که خواهان سرزمین هیچ یک از همسایگان خود نیست، ولی "حاضر به تسلیم سرزمین خود به هیچ یک از کشورهای همسایه هم نیست."^{۹۴} اگر روسیه تصمیم می‌گرفت به ایران حمله کند شاه می‌خواست مطمئن باشد که "توانایی معطل کردن آنها را تا زمان اجرای سیاست سرزمین سوخته و نابود کردن اموال مفید برای پیشگیری از استفاده دشمن داریم. ما این کار را می‌کنیم و آمادگی انجامش را هم داریم... ما از کشورهای همسایه شکست نمی‌خوریم و به شوروی هم اجازه نمی‌دهیم از چیزی در کشور ما استفاده کند." شاه در دهه ۱۳۵۰ تکرار می‌کرد که ایران دیگر هرگز غافلگیر نمی‌شود. "ما تا به آخر می‌جنگیم. پیش از تسلیم کشورمان به دشمن آن را نابود می‌کنیم."^{۹۵} این فقط لفاظی نبود. او این سیاست را نه تنها با فرماندهان نظامی بلکه با نهادهای مدنی هم در میان گذاشته بود. چند سازمان، از جمله سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران برای اجرای آن اقداماتی کرده بودند.^{۹۶}

۹۳. همان، ۱: ۵.

۹۴. همان، ۱: ۱۲/۱۱.

۹۵. برای مثال در ۳۰ تیر ۱۳۵۴ در کنفرانس مطبوعاتی مشترکی با اچوریا، رئیس جمهور مکزیک، در فرودگاه مهرآباد، گاهنامه، ۵: ۲۳۶۲.

۹۶. گفتگو با رضا قطبی، سپتامبر ۲۰۰۴.

فرمانده کل قوا ۵۶۷

این سیاست اشاره به نوعی ملی‌گرایی جدید داشت که هدف آن دلسر کردن متجاوزان احتمالی بود.

سپهبد محسن هاشمی‌نژاد، ژنرال آجودان شاه، به یاد می‌آورد که: "در تمام ۱۷ سالی که من به شاه مستقیماً گزارش می‌دادم او هرگز هیچ سیاستی را در مورد سازماندهی یا رزم‌آرایی آغاز نکرد. پس از آنکه من طرح پیشنهادی خود را توضیح می‌دادم او گاهی بر اساس دانش و تجربه خود اظهار نظرهایی می‌کرد."^{۹۷} به گفته هاشمی‌نژاد در مورد هر تصمیم نظامی مهم، فرماندهان نیروهای زمینی، هوایی و دریایی، بسته به موضوع، طرح را بررسی می‌کردند و یافته‌های خود را به ستاد فرماندهی کل گزارش می‌دادند. در آنجا آن یافته‌ها پیش از گزارش به شاه دوباره بررسی، هماهنگ و در چارچوب استراتژی کلی تنظیم می‌شد. شاه هم به نوبه خود این گزارش‌های دریافتی را مطالعه می‌کرد و بهترین گزینه ارائه شده را بر می‌گزید. گاهی هم گزینه‌های دیگری را برای بررسی پیشنهاد می‌کرد، ولی این کار به ندرت صورت می‌گرفت. "او به شدت اهل نظم و سازماندهی بود. زمانی که به مأموری دستوری می‌داد، اختیاری متناسب با آن مسئولیت را هم به او واگذار می‌کرد."^{۹۸}

ویلیامسون تصور می‌کرد که نظر فرماندهان نیروها بر شاه اثر می‌گذاشت. "شگفت‌آورترین چیزی که من در مورد شاه دریافتم این بود که مردی که به مدت ۳۵ سال شاه بود هنوز توانایی شنیدن داشت. زمانی که موضوعی مطرح

۹۷. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با تیمسار سپهبد محسن هاشمی‌نژاد، مصاحبه‌گر ولی رضا نصر،

واشنگتن، دی. سی. ۱۲ آوریل ۱۳۸۹.

۹۸. همان.

می‌شد، شاه تیمسار از هاری یا تیمسار خاتمی یا تیمسار طوفانیان را، که از همه بی‌پروا تر سخن می‌گفت، فرا می‌خواند از آنها می‌خواست که برایش درباره موضوع مورد نظر سخن بگویند و آنها چنین می‌کردند. آنها حرف می‌زدند و شاه گوش می‌کرد. شاه حرف آنها را قطع نمی‌کرد. نظرات آنها را می‌پذیرفت. نظرات آنها را در آن مورد جویا می‌شد ولی هر بار معلوم می‌شد که شاه می‌خواهد نظر خود را ابراز کند یا به نتیجه رسیده است، بحث همانجا به پایان می‌رسید. دلیلش این نبود که شاه می‌گفت بحث پایان یافته است بلکه این بود که آنها تصور می‌کردند شاه به نتیجه رسیده است. آنها متوجه می‌شدند که شاه اطلاعات لازم را دارد و این کل چیزی بود که آنها می‌توانستند در اختیار او بگذارند.^{۹۹}

فرماندهان قوا شاه را از نظر قانونی فرمانده کل قوا و از نظر نظامی فرمانده مستقیم خود می‌دانستند. ارتشبد رضا عظیمی، که مدارج عالی را طی کرد و به فرماندهی نیروی زمینی، سمت ژنرال آجودانی شاه و وزارت دفاع رسید، می‌گوید:

[شاه] شخصاً و به یاری بازرسان ستاد کل و بازرسان نظامی ویژه‌اش با دقت مراقب رهبری، آموزش، سازماندهی و آمادگی عملیاتی و همچنین عملکردهای قانونی گروه‌های نظامی در واحدهای عملیاتی و ستادی نیروهای مسلح شاهنشاهی بود. او همچنین استراتژی کلی نیروهای مسلح شاهنشاهی را تعیین می‌کرد و بر تصمیمات و عملیات رزمی نظارت داشت و بر اساس طرح‌هایی که واحدهای ستادی و عملیاتی ارائه می‌کردند، این کارها را به اتمام می‌رساند.^{۱۰۰}

۹۹. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با ژنرال ایس ویلیامسون، پیشین، ۳: ۱۰۳.

۱۰۰. بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با ارتشبد رضا عظیمی، مصاحبه‌گر فرخ غفاری، پاریس،

فرمانده کل قوا ۵۶۹

شاه فرماندهی درگیر و تعیین‌کننده اصلی سیاست‌ها، روش‌ها، شیوه‌های سازماندهی و رویه‌ها بود. اطلاعات زیادی که مورد نیازش نبود در اختیارش قرار می‌گرفت. می‌توانست بخواهد که با جزییات مایه درسرش نشوند، ولی چنین نمی‌کرد. شهبانو فرح تصور می‌کرد این وضع عادت‌ی شده بود که نمی‌شد جلوی‌اش را گرفت.^{۱۰۱} اما انگیزه‌های شاه پیچیده‌تر از این بود. ارتش به او وفادار بود؛ از سوی دیگر او در منطقه‌ای خطرناک زندگی می‌کرد. سپهد کریم وهرام، فرمانده نظامی، استاندار و سناتور، اظهار داشت که "او حق داشت که نگران امنیت رژیم و ارتش باشد... در همه کشورهای همسایه - ترکیه، مصر، عراق، سوریه، افغانستان و پاکستان - کودتایی رخ داده بود. بنابراین او مراقب بود."^{۱۰۲} ولی وهرام نتیجه می‌گیرد که در ایران با توجه به وفاداری ارتش به شاه و با برقراری نظام نظارت و کنترل، احتمال کودتای نظامی تقریباً صفر بود. شاه بر دریافت کردن گزارش‌ها اصرار داشت ولی پا به پای جریان‌ها هم پیش می‌رفت. او تابع مقررات بود و معمولاً، البته نه همیشه، عقیده متخصصان را ترجیح می‌داد. این نکته هم در زمینه نظامی و هم در زمینه غیر نظامی صادق بود. وهرام معتقد بود که شاه همیشه به اظهار نظرهای معقول و منطقی گوش می‌داد.^{۱۰۳} از نظر امین عالیمرد، دبیر کل سازمان امور اداری و استخدامی کشور، این تهمت که شاه در تمام امور جزیی دخالت می‌کرد تا حدودی غلو بود:

تجربه من در سه سال و نیمی که دبیر کل سازمان امور اداری و استخدامی بودم به شرح زیر بود: در تمام موارد که گزارشی تهیه می‌کردیم و به نخست وزیر یا به معینان [رئیس دفتر ویژه شاه] تسلیم می‌کردیم تا به عرض شاه برسد، شاه

۱۰۱. مصاحبه با شهبانو، نوار ۲، روی ۲. پاریس، ۱ ژوئیه ۲۰۰۱.

۱۰۲. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با سپهد کریم وهرام، مصاحبه‌گر سید ولی رضا نصر، واشنگتن، دی. سی. ۹ آوریل ۱۹۸۹، ص. ۱۹.

۱۰۳. همان.

می‌پذیرفت و پیشنهادات اجرا می‌شد. در زمانی هم که در شورایی عالی اقتصاد، به ریاست شاه، بوم تجربه‌ام همین بود. هر بار تصمیمی بر اساس تخصص گزارش می‌شد، شاه همیشه آن را تأیید می‌کرد. هر وقت هم که دو یا سه تن از وزیران در موردی اختلاف نظر داشتند، شاه به آنها می‌گفت با هم بنشینند و مسئله‌شان را حل کنند. در اغلب موارد، صفی اصفیا [رئیس سابق سازمان برنامه و بودجه و وزیر مشاور که نخست‌وزیران از او می‌خواستند گره‌گشایی کند] داور می‌شد و در اغلب موارد به آنها در حل مسئله‌شان کمک می‌کرد.^{۱۰۴}

البته نظر شهبانو هم هشدار دهنده است. شاه در دامی افتاده بود که تا حدودی خودش مسئول آن بود. او از این می‌ترسید که اگر به فرماندهان خود دستور دهد گزارشاتی را که نیازی به دیدن آنها ندارد، برای او نفرستند، از مطالبی هم که باید به عرض وی برسد، محروم بماند. برای او مسئله کنترل مطرح بود که به نظرش می‌رسید مستلزم ارتباط مستقیم با فرماندهان اوست. به هر حال، از این نظر هم او تابع مقررات بود. او به ندرت معاونان فرماندهان را به حضور می‌پذیرفت. مقامات بلندمرتبه ارتش هم مایل نبودند معاونان خود را نزد شاه ببرند. ارتشبد حسن طوفانیان زمانی مورد توجه قرار گرفت که ارتشبد عبدالحسین حجازی، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، او را برای توضیح مطلبی که خودش نمی‌توانست به نحو مطلوب بیان کند، نزد شاه برد. ارتشبد بهرام آریانا جانشین حجازی شد و طوفانیان، چنانکه خود می‌گوید، به سمت مشاور اصلی شاه در امور تسلیحاتی منصوب و در دهه ۱۳۵۰ به یکی از قدرتمندترین فرماندهان ارتش ایران بدل شد.

۱۰۴. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با امین عالی‌مرد، مصاحبه‌گر غلام رضا افخمی، ۳ دسامبر ۱۹۹۴، بتسدا، ۱: ۲۵.

فرمانده کل قوا ۵۷۱

شاه که فردی دیندار بود ترجیح می‌داد افسران بلندپایه او هم دیندار باشند، هر چند به گفته سپهد هاشمی نژاد نمی‌خواست آنها متعصب و اهل تظاهر به دینداری باشند. طوفانیان از این نظر شاخص بود که آموزش مذهبی رسمی هم داشت. در جوانی در مسجد حاج ابوالحسن حضور یافته و در آنجا درس‌های سنتی اسلامی را فرا گرفته بود. او پس از به پایان رساندن دبیرستان به تحصیل در رشته پزشکی پرداخت ولی چون آن را مطابق میل خود ندید داوطلب خدمت سربازی شد. او یکی از نخستین افسران دانشکده افسری بود که به نیروی هوایی تازه تأسیس ایران پیوست و با گذشت زمان خلبانی کارآمد شد. در ۱۳۲۳-۱۳۲۴ که شاه مصمم شد درس خلبانی بگیرد، طوفانیان به عنوان یکی از آموزش‌دهندگان به وی برگزیده شد. در سال ۱۳۳۴ طوفانیان یکی از نمایندگان ایران در کمیسیون برنامه‌ریزی پیمان بغداد بود. در این سمت او همچنین پیش‌نویس طرح دفاع هوایی ایران را نوشت. ارتشبد عبدالله هدایت این طرح را به عرض شاه رساند و با جلب شدن توجه شاه به آن طوفانیان مدارج ترقی را طی کرد. ارتشبد عبدالحسین حجازی، جانشین هدایت، کاردانی لازم برای توضیح دادن طرح‌های ستاد عالی فرماندهی را به شیوه مطلوب شاه نداشت. رفته رفته طوفانیان را احضار می‌کردند تا در شرح طرح‌ها کمکی باشد. این آغاز مناسباتی بود که به انتصاب طوفانیان به ریاست صنایع نظامی و تدارکات تسلیحاتی ارتش ایران انجامید، و او یکی از تعیین‌کنندگان عمده شکل و محتوای تشکیلات نظامی ایران شد.

طوفانیان در سال ۱۳۴۲^{۱۰۵} به ریاست تدارکات تسلیحاتی ارتش منصوب شد و تا زمان انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ در این سمت باقی ماند. با گذشت

۱۰۵. روزنامه اطلاعات، ۲۵ بهمن ۱۳۴۴.

۵۷۲ زندگی و زمانه شاه

سال‌ها او فرا گرفت چگونه با شاه ارتباط برقرار کند و سرانجام به مهم‌ترین فرد ستاد ارتش در مورد تسلیحات و گسترش آن بدل شد. "من به اعلیحضرت گفتم کار من بررسی نظام‌های تسلیحاتی است و اینکه نتیجه مطالعاتم را به عرض اعلیحضرت برسانم. او فرمانده کل قوا بود و او بود که در این موارد تصمیم می‌گرفت."^{۱۰۶} شاه داور نهایی بود، ولی برای تصمیم‌گیری مطالعات زیادی نخست درباره نیازهای کلی اظهار شده از سوی سه شاخه نظامی انجام و در ستاد بزرگ ارتشتاران تنظیم و نتیجه به شاه منتقل می‌شد و در این چارچوب مطالعاتی که به ویژه زیر نظر طوفانیان انجام می‌گرفت تعیین‌کننده بود. در سال‌های آخر، خود شاه در این کار تخصص پیدا کرده بود و اغلب فرایند تحقیق را خودش آغاز می‌کرد. اغلب ناظران نظامی بین‌المللی طوفانیان را یکی از پنج افسر بلندپایه ارتش ایران، هم‌تراز رئیس ستاد بزرگ و فرماندهان نیروهای زمینی، هوایی و دریایی به شمار می‌آوردند.^{۱۰۷}

شاه از خوانندگان علاقه‌مند مجله‌های نظامی بود و با اشتیاق پیشرفت‌های فنی جدید را در زمینه تجهیزات نظامی دنبال می‌کرد. او تقریباً همواره به دنبال دستگاه‌هایی بود که هنوز در مرحله تدوین بودند. این وضع باعث درگیری او با دولت ایالات متحده می‌شد که سیاستش این بود که سلاح‌های جدید را نخست به نیروهای نظامی ایالات متحده تخصیص می‌داد. این گرایش شاه مشاوران شاه را هم در موقعیتی دشوار قرار می‌داد، همان‌گونه که در مورد هواپیماهای جنگنده اف ۱۴، اف ۱۵ و اف ۱۶، آنها مرجعی برای داوری در مورد میزان سودمند بودن آنها برای اهداف ایران نداشتند. به هر حال شاه با وجود علاقه شدید به نوآوری

۱۰۶. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با ارتشید حسن طوفانیان، مصاحبه‌گر، سید ولی رضا نصر، ۱۸

مارس و ۷ آوریل ۱۹۸۹، چوی چیس (Chevy Chase)، ۱: ۲۶.

۱۰۷. برای مثال نگاه کنید به اسناد لانه جاسوسی، پیشین، جلد ۶۰، ص. ۱۵۴.

فرمانده کل قوا ۵۷۳

فنی، در مورد گزینش سلاح‌ها تأمل می‌کرد. او گزینه‌ها را بررسی و با دیگران مشورت می‌کرد و بر آن اساس در محدوده استراتژی کلی خود تصمیم می‌گرفت. در مورد جنگنده‌های اف ۱۴ و اف ۱۵ طوفانیان را واداشت نمایندگان شرکت‌های تولیدکننده را به ایران بیاورد تا با هم تولیدات خود را به شاه عرضه کنند. باز هم خودش به تنهایی تصمیم نگرفت. او طوفانیان را برای مطالعات بیشتر به ایالات متحده فرستاد و سرانجام به این نتیجه رسید که بهتر است تا زمانی که ایالات متحده تصمیم بگیرد کدام هواپیما برای کدام منظور مناسب است، صبر کند.^{۱۰۸}

پس از افزایش بهای نفت در اوائل دهه ۱۳۵۰، ایران به بازار سلاح‌های بدل شد که شرکت‌های امریکایی و اروپایی، با پشتیبانی دولت‌های متبوع خود، برای به دست آوردن بخش بزرگ‌تری از آن با هم به رقابت پرداختند. این رقابت باعث سوءاستفاده‌هایی از همه جهت شد اما به گفته ویلیامسون، بیشتر بیگانگان به این گونه سوءاستفاده‌ها دست زدند تا ایرانی‌ها. به قول ویلیامسون در امریکا کسانی را که در کار خرید و فروش [اسلحه] درگیر بودند افراد عادی به تمسخر "پنج درصدی‌ها" می‌نامیدند.^{۱۰۹} تویچل تصور می‌کرد که جوئی نگران‌کننده در مورد دلالت‌های تسلیحاتی وجود داشت و "افرادی که در کار فروش تسلیحات بودند و کارخانه‌های صنعتی مسئولیت مهمی در این زمینه داشتند."^{۱۱۰} تویچل می‌گوید این یکی از دلایلی بود که "طوفانیان ترجیح می‌داد با میانجیگری

۱۰۸. بنیاد مطالعات ایران، مصاحبه با طوفانیان، پیشین، ۲۶-۳۰.

۱۰۹. بنیاد مطالعات ایران، مصاحبه با ویلیامسون، پیشین، ۳: ۱۶۸-۱۶۹.

۱۱۰. بنیاد مطالعات ایران، مصاحبه با همیلتون تویچل، پیشین، ۲: ۷۰.

پتتاگون معامله کند، و نظرش این بود که با این کار چنین احتمالی کاهش می‌یابد.^{۱۱۱} شاه اصرار داشت که هر قراردادی که ایران امضا می‌کرد شسته رفته باشد و به دقت مراقبت کنند و مطمئن شوند که هیچ حق دلالی غیرقانونی به خاطر آن پرداخت نشود.^{۱۱۲} او شرکت‌های خارجی را که محصولاتشان را گران می‌فروختند فاسد می‌نامید. او در سال ۱۳۵۵ به خبرنگاری خارجی گفت: "اگر در بالاترین مقامات [ایران] شاهد فساد باشیم، آنها را به شدیدترین وجه مجازات می‌کنیم.. تردیدی نداشته باشید که پیگیر این مسئله هستیم. شاید کشورهای دیگر فساد را تحمل کنند و آن را به عنوان واقعیت زندگی بپذیرند ولی مورد ما فرق می‌کند."^{۱۱۳} او در دهه ۱۳۴۰ به می‌یر، سفیر ایالات متحده، گفته بود: "شرکت‌های نفتی دزدند."^{۱۱۴} حالا، در دهه ۱۳۵۰، همین حرف را دربارهٔ فروشندگان سلاح‌های نظامی می‌زد. امیر عباس هویدا، نخست وزیر، در اسفند ۱۳۵۴ در یک میهمانی در تهران که با حضور شماری از مقامات بلندپایه بانکی و صنعتی امریکا، از جمله دیوید راکفلر، برگزار شد، به همین مضمون اشاره کرد و گفت: "زمانی که ما درهای مملکت خود را به روی جامعه تجارت بین‌المللی گشودیم تا نیازهای مربوط به توسعه خود را برآورده سازیم، به ظاهر چیزی بیش از نیازهای خودمان به دست آوردیم. زیرا در مواردی افزون بر کالاها و خدمات، نوعی اخلاق تجاری - یا به عبارت دقیق‌تر بی‌توجهی به موازین اخلاق تجاری - را هم وارد کردیم... حالا من مدعی نیستم که تمام ایرانیان فرشته‌اند، اما دست کم در دو موردی که ما تحقیق کردیم به نظر می‌رسد که برخی از عاملان این شرکت‌ها خودشان پولی را به جیب‌شان ریخته‌اند و به صاحبان سهام گفته‌اند که

۱۱۱. همان، ۲: ۷۰-۶۹.

۱۱۲. بنیاد مطالعات ایران، مصاحبه با ویلیامسون، پیشین، ۳: ۱۶۹.

113. Us News and World Report, Monday, March 22, 1976, p. 57.

۱۱۴. بنیاد مطالعات ایران، مصاحبه با می‌یر، پیشین، ۱: ۴۱.

فرمانده کل قوا ۵۷۵

این مبالغ را به ایرانی‌ها رشوه داده‌اند. شاید خرده نانی گیر ایرانی‌ها آمده باشد، ولی مبالغ اصلی به جیب خارجی‌ها برگشته است.^{۱۱۵}

شاه به طوفانیان دستور داد برای تجهیزات نظامی‌ای که می‌خرد حق دلالی نپردازد. طوفانیان دولت امریکا را وادار کرد تبصره‌ای به مقررات تدارکات تجهیزات ارتشی بیفزایند که به موجب آن شرکت‌ها حق افزودن مبلغی به عنوان هزینه‌های مکرر را به بهای محصولاتی که به ایران می‌فروشد نداشته باشند.^{۱۱۶} "زمانی که بازرسان مجلس سنا فاش ساختند که نورتراپ^{۱۱۷} ۱/۲ میلیون دلار برای فروش جنگنده‌های اف ۵ پرداخته و شرکت گرومان^{۱۱۸} ۲۴ میلیون دلار به صورت حساب‌های فروش اف ۱۴ افزوده است - هر دوی این مبالغ بر صورت حساب ایران افزوده شده بود - شاه هر دو شرکت را وادار به استرداد این مبالغ کرد."^{۱۱۹} ویلیامسون از قول شاه نقل می‌کند که: "ما جایگاه شایسته خود را در جامعه کشورهای پیشرفته به دست آورده‌ایم. اکنون با کشورهای پیشرفته بر اساس موقعیتی برابر سخن می‌گوییم. لازم نیست برای وارد شدن به جایی به کسی باج بدهیم. نیازی نیست برای سخن گفتن با کسی پولی بپردازیم. مجبور نیستیم به کسی، خواه ایرانی، خواه امریکایی یا روسی، رشوه بدهیم. ما به جایی که می‌خواستیم رسیده‌ایم، دیگر مجبور نیستیم به پای کسی بیفتیم، مجبور نیستیم به کسی التماس کنیم. مجبور نیستیم به کسی رشوه بدهیم."^{۱۲۰}

115. New York Times, March 3, 1976

۱۱۶. بنیاد مطالعات ایران، مصاحبه با ارتشبد توفانیان، پیشین، ص. ۲۵.

117. Northrop

118. Grumman

119. Barry Rubin, *Paved with good intentions: The American Experience and Iran*, New York, Penguin, p. 163.

۱۲۰. بنیاد مطالعات ایران، مصاحبه با ویلیامسون، پیشین، ۳: ۱۶۹-۱۶۸.

به هر حال مسائل همچنان باقی و مقاومت در برابر جاذبه پول دشوار بود. طوفانیان، ویلیامسون و تویچل به شرکت نورتراپ در مورد تأمین قطعات یدکی تانک‌ها و شرکت‌های گرامان و مک‌دانل-داگلاس^{۱۲۱} به ترتیب در مورد فروش جنگنده‌های اف ۱۴ و اف ۱۵ اشاره می‌کنند. در تمام این موارد افراد، اعم از ایرانی و خارجی، با ادعای داشتن ارتباطات با شرکت‌ها، پنتاگون، یا خانواده سلطنتی ایران خود را به عنوان کارگزار، دلال یا تسهیل‌کننده معاملات معرفی می‌کردند. طیف این افراد از کریمت روزولت و اریک پولارد شروع می‌شد، که مدعی بودند در سال ۱۳۳۲ تاج و تخت ایران را نجات داده‌اند، و به جین فارناب و جیمز زند که از جانب شرکت‌ها با ایرانی‌ها مذاکره می‌کردند، و به گفته طوفانیان به افرادی از قبیل محوی، لاوی و غیره ختم می‌شد.

با مداخله کنگره که زمینه آن را سیاست داخلی ایالات متحده فراهم می‌آورد، تمام اینها حادثه‌تر می‌شد. هر یک از سناتورها و نمایندگان مجلس ایالات متحده در این باره که شاه چگونه باید وضع ارتش خود را بهبود بخشد، عقیده‌ای داشتند. احتمالاً هر یک از وزارتخانه‌های دولت ایالات متحده درباره کارهایی که شاه برای نیروهای مسلح خود انجام داده بود در برابر کارهایی که از نظر آن‌ها وی باید انجام می‌داد، نوعی عقیده جمعی داشتند. ولی هر بار پای منافع اجزای تشکیل‌دهنده وزارتخانه خودشان در میان بود، همگی برای معامله فشار می‌آوردند. هر بار هم که موقعیت فروش مطرح می‌شد به دلیل گوناگونی منافع و گروه‌ها هیچ‌گاه موضع امریکایی یکدست و قابل تشخیصی وجود نداشت. به تمام مستشاران نظامی ایالات متحده تذکر داده بودند که دلیل حضورشان در ایران فروش اسلحه نیست. دست کم برخی از مقامات بالاتر در پنتاگون یا در دولت به تک‌تک آنها گفته بودند که مقدار سلاحی که ایران خریداری می‌کند

121. McDonnell-Douglas

فرمانده کل قوا ۵۷۷

بیش از میزانی است که از عهده‌اش بر می‌آید و عدم تعادلی بین خریدها و منابع انسانی موجود ایران وجود دارد. از سوی دیگر، نفع تجاری و صنعتی فراوانی در فروش اسلحه وجود داشت. زمانی هم که بهای نفت افزایش می‌یافت نفعی متناسب با آن در فروش هر چه بیشتر و گران‌تر اسلحه به وجود می‌آمد.

به هر حال نیروی حرص و آز بیش از آن بود که امور کاملاً درست پیش بروند. به عنوان مثال، مدتی شاه در مورد خرید هواپیماهای آواکس [سیستم کنترل و هشدار هوایی] تردید داشت ولی سرانجام در پی پاره‌ای مطالعات، از جمله توصیه ریچارد هالوک (Hallock)، یکی از متخصصان پنتاگون، که در سال ۱۳۵۲ جیمز شلزینگر، وزیر دفاع امریکا او را به شاه معرفی کرده بود، آنها را بر تأسیسات رادار ثابت ترجیح داد.^{۱۲۲} هالوک در مؤسسه رند (RAND)، مغز متفکر وزارت دفاع امریکا، با اشلسینجر همکاری داشت و بعدها با ستاد کل فرماندهی ترکیه کار می‌کرد. همه، از جمله اشلسینجر، شگفت‌زده بودند از این که هالوک چگونه توانسته بود هم‌زمان مستشار ایران، همکار مؤسسات ایالات متحده، و مشاور پنتاگون باشد. به گفته بری رابین:

[هالوک] فوری پیشنهاد کاهش شدید برنامه دلار و الکترونیکی دفاع هوایی ایران را داد و توانست مناسباتی دوستانه با شاه برقرار کند. او چنان تصور خوبی از خود ایجاد کرد که ایترک^{۱۲۳}، شرکت مشاور وی، در تیر ماه سال ۱۳۵۳ برای دادن نظرهای مشورتی در زمینه‌های پژوهشی، برنامه‌ریزی و آموزشی، قراردادی چند میلیون دلاری با دولت ایران بست. ولی برنامه‌هایی که وی به شاه توصیه می‌کرد، الزاماً همان برنامه‌های مورد حمایت گروه مستشاران نظامی امریکا نبود. شایعاتی هم وجود داشت

۱۲۲. بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با جیمز شلزینگر، مصاحبه‌گر ویلیام بر، واشنگتن

دی.سی، ۱۵ مه و ۷ ژوئن ۱۹۸۶، ۱: ۴۳-۴۰

مبنی بر اینکه شماری از شرکت‌ها از جمله نورتراپ، ای.سیستمز، و تلدین رایان از جمله مشتری‌های شرکت ایترک و خواستار کار در ایران بودند.

این وضع به ظاهر هالوک را در این موقعیت حسد برانگیز قرار می‌داد که به عنوان مشاور بتواند به شاه توصیه کند که چه بخرد، به دولت امریکا بگوید که خرید چه چیزهایی را به شاه توصیه کند، به شرکت‌های تأمین‌کننده تسلیحات نظامی در بستن قراردادهای یاری دهد و بر برنامه تمام این داد و ستدها نظارت داشته باشد.^{۱۲۴}

به گفته طوفانیان هالوک در خرید هواپیماهای آواکس میلیون‌ها دلار به نفع ایران کار کرد. از نظر شاه این خریدی عالی بود: "۷ رادار پرنده که می‌توانست در ارتفاع ۳۵۰۰۰ پا پرواز نماید، و خرید آنها موجب صرفه‌جویی در تهیه ۳۰ رادار زمینی می‌شد و وسایل الکترونیکی دیگر مراقبت."^{۱۲۵} از نظر طوفانیان هالوک موهبت بزرگی بود - او باهوش، مطلع و "قدرتی در پتتاگون شبیه به اولیور نورث در کاخ سفید در سال‌های بعد بود."^{۱۲۶} گروه مستشاران هالوک متخصصانی را برای کمک به طوفانیان به ایران آورد تا میان مشاوران ایرانی و جمع رؤسای گروه مستشاران نظامی پیشین که شرکت‌های امریکایی آنها را استخدام کرده بودند - ژنرال هاروی جابلونسکی^{۱۲۷} (نورتراپ)، ژنرال هارولد ال. پرایس^{۱۲۸} (فیلکو فورد)، ناخدای نیروی دریایی آر. اس. هاروارد^{۱۲۹} (راکول ایترنشال) - و شخصیت‌هایی برجسته‌تر، از جمله آدمیرال توماس مورر^{۱۳۰}، رئیس پیشین رؤسای مشترک ستاد، و بعد مشاوری برای استانویک ایترنشال

124. Rubin, Op. Cit., pp. 164-165.

۱۲۵. محمد رضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، پیشین، ص. ۱۹۷.

۱۲۶. بنیاد مطالعات تاریخ شفاهی ایران، مصاحبه با توفانیان، ص. ۳۱.

127. General Harvey Jablonsky

128. General Harold L. Price

129. R.S. Harward

130. Admiral Thomas Moorer

فرمانده کل قوا ۵۷۹

کورپوریشن^{۱۳۱}، مؤسسه‌ای که کار تعمیر کشتی‌های ایرانی را انجام می‌داد - موازنه ایجاد کند.^{۱۳۲}

برخورد بین منافع تجاری و دوران‌دیشی نظامی همواره مایه بروز سؤزن می‌شد و نوعی تردید و دودلی به بار می‌آورد که به تنش و تأخیر می‌انجامید. شاه مقدار زیادی از نیروی خود را صرف بازی کردن با برداشت‌ها و منافع تجاری و استراتژیک ایالات متحده به منظور غلبه بر تردیدهای آن کشور می‌کرد. او برای رسیدن به نتیجه مطلوب ناگزیر بود در حد امکان از موضع اخلاقی هر چه والاتری به مذاکره بپردازد و این یکی از دلایلی بود که از همان ابتدا پافشاری می‌کرد به جای خرید مستقیم از شرکت‌های بزرگ ایالات متحده با میانجیگری پتتاگون خریدهایش را انجام دهد. اما به هر حال پول زیادی رد و بدل می‌شد و این فرایند همیشه بی غل و غش نبود، هر چند هرگز به آن بدی هم که دشمنان شاه جلوه می‌دادند، نبود. در دهه ۱۳۵۰ نیروی نظامی و انرژی اتمی در شمار پرهزینه‌ترین طرح‌هایی بودند که ایران دنبال می‌کرد. در هر دو مورد، مدیران مسئول این طرح‌ها، حسن طوفانیان برای نیروی نظامی و اکبر اعتماد رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، به طور خصوصی و علنی اظهار داشتند که هر بار در برابر منافع افرادی قدرتمند که بر خرید کالایی خاص پافشاری می‌کردند، از خود مقاومت نشان می‌دادند، شاه از این دو حمایت می‌کرد. هر دو نفر آنها تقریباً با جملاتی شبیه به هم اظهار داشتند که "آنها بسیار قدرتمند بودند زیرا شاه همواره

131. Stanwick International Corporation

132. Rubin, Op. Cit., 163-165

در برابر همه، از اعضای خانواده خودش گرفته تا سران دولت ها، از آنها پشتیبانی می کرد.^{۱۳۳}

این روش حافظ اقتدار شاه در برابر صاحبمنصبانش بود. او خود را برتر از مشاجرات مالی نگه می داشت. هیچ کس نمی توانست بی مقدمه از او بخواهد که دستور خریدی بدهد که متخصصان دولت وی با آن مخالف بودند. با وجود این افرادی بی وجدان راههایی برای رسیدن به اهداف خود پیدا می کردند. در هر حال اعمال نفوذ برای این که مؤثر واقع شود باید زیرکانه انجام می شد. این کار در سطوحی مختلف رخ می داد. رایج ترین آنها مورد دوست یکی از مقاماتی بود که در موقعیت تصمیم گیری قرار داشت، و این دوست تلفنی از او می خواست مردی را که طرح یا پیشنهادی داشت به حضور بپذیرد، و این فرد اغلب نماینده مؤسسه ای داخلی یا خارجی بود. البته این توصیه تأثیر داشت ولی هرگز تعیین کننده نبود. از نوع همان توصیه هایی بود که در فرهنگ تجاری همه جا رایج است. پس از آن نوبت به مداخله ای زیرکانه تر و شروانه تر می رسید که طیف آن محدود ولی همواره مؤثر و گاهی تعیین کننده بود. معمولاً فردی درباری که شاه یا شهبانو به حرفش گوش می دادند اشاره ای در این باره می کرد که یکی از وزارتخانه ها چقدر به شرکتی سختگیری می کند که کالایی بسیار مهم برای پیشرفت کشور را به بهایی بسیار نازل عرضه می دارد، و اینکه او نمی داند دلیل کارشکنی یا مسامحه چیست. البته شاه یا شهبانو می خواستند دلیل این اهمال را بدانند و دستور بررسی و گزارش در این مورد را می دادند. فرمان شاه را دفترش صادر می کرد که به خودی خود ابهتی داشت و رعب آور بود. هرگز فرمانی صریح صادر نمیشد و به ندرت اشاره ای در مورد اولویتی در آن وجود داشت، اما

۱۳۳. بنیاد مطالعات ایران، مصاحبه با طوفانیان، پیشین، صص. ۲۹-۳۰؛ غلام رضا افخمی، برنامه انرژی اتمی: تلاش ها و تنش ها، مصاحبه با اکبر اعتماد، نخستین رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، ۱۹۹۷، صص. ۱۵۱-۱۲۲.

فرمانده کل قوا ۵۸۱

این فرایند مرعوب‌کننده بود و گاهی هم برای هدایت تصمیم‌گیری در جهت مورد نظر فرد تحریک‌کننده کافی بود. هیچ اتفاقی هم برای آن آدم پر دل و جرأت نمی‌افتاد که نظر خود را یا به صورت شفاهی یا به صورت مکتوب به شاه توضیح می‌داد. ولی جو به نفع تغییر موضع بود، مأموری که پیش از این با خرید مخالفت کرده بود اکنون کمترین مقاومت در این زمینه را بر می‌گزید و با قدرت، که آن را اغلب به نزدیک بودن به دربار تعبیر می‌کردند، همراه می‌شد. در واقع روشی برای این ترفند وجود داشت که برخی آن را خوب بلد بودند و برخی آن را یاد نگرفته بودند. بهترین عاملان کسانی بودند که شاه را خوب می‌شناختند و می‌دانستند چگونه از خلق و خوی وی و به ویژه علاقه او به پیشرفت به نفع خود سود ببرند. آنها معمولاً پرسشی در مورد خط‌مشی کلی شاه مطرح می‌کردند و این کار باعث می‌شد پادشاه از دیگران توضیح بخواهد. به هر حال، در پس همه اینها واقعیتی ناگزیر وجود داشت: شاه می‌دانست که محدودیت‌هایی وجود دارد و با توجه به زیاده‌خواهی ناشی از فرهنگ توسعه در ایران و در خارج و قدرت پول که در این زمان با حجم و سرعتی زیاد در ایران و بین ایران و خارج در گردش بود، هیچ راهی برای برقرار کردن صحت عمل کامل در امور مالی وجود نداشت. اما کشور او بسیار پیشرفت کرده بود و با وجود اتهامات، زخم‌زبان‌ها و تبلیغات نا به حق، وضع ایران به نسبت بهتر از اغلب کشورهای درگیر مسابقه تسلیحاتی - چه توسعه یافته چه در حال توسعه - بود.

موضوع نیروی انسانی موضوعی جدی‌تر بود. سیستم سلاح‌هایی که شاه می‌خواست از نظر فنی پیچیده بود. فقط با استفاده از تحصیلات مدرن و آموزش تخصصی می‌شد آنها را به نحوی مؤثر به کار گرفت. پیش از آنکه این سیستم در سطحی قابل پذیرش سودمند واقع شود، لازم بود شمار افراد حائز شرایط برای آن به حد مورد نیاز برسد. شاه به اهمیت نیروی انسانی معترف بود. در همان

حال اعتقاد داشت که ایران در صورتی می‌تواند به آن مقامی که شایسته اوست برسد که برای ساختن زیربنای صنعتی متکی بر ارتشی قوی، که لازمه آن است، حد اقل در کوتاه مدت آمادگی فدا کردن دیگر منافع اجتماعی و اقتصادی را داشته باشد. در ایران این فداکاری لازم نبود به شدت دیگر کشورها، اعم از دموکراتیک یا استبدادی، باشد. از نظر او چالش پیش رو انتخاب میان ارتش یا رفاه نبود. ایران برای هر دو سرمایه لازم را داشت. موضوع این بود که چه میزانی از زیربنای موجود، از جمله منابع انسانی، باید صرف این اولویت‌ها می‌شد. پاسخ او این بود: تا آن حدی که لازم است. برای رقابت در سطح جهانی ایران باید تا سر حد ممکن تلاش می‌کرد. تفاوت بین دیدگاه او درباره آینده ایران و دیدگاه غرب دقیقاً این بود: او ایران را حریف غرب می‌دانست؛ ولی غرب آمادگی این را نداشت که ایران را حریف خود ببیند-- نه در آن دوره و شاید هم هیچ گاه.

